

یکی از مهمترین آثار منشور فارسی و عربی، کتاب کلیله و دمنه ترجمه عربی ابن مقفع و ترجمه فارسی ابوالمعالی نصرالله منشی است. تأثیر این مثنون در دو زبان فارسی و عربی بسیار است و تاکنون تحقیقات سودمندی به وسیله دانشمندان قدیم و معاصر در این موضوع به عمل آمده است. آقای دکتر محمد غفرانی استادیار این دانشکده نیز درباره کلیله و دمنه به زبانهای فارسی و عربی تحقیقات ارزنده‌ای دارند و از آن جمله است «عبدالله بن المقفع» (از انتشارات دانشگاه قاهره ۱۹۶۴)، ترجمه رساله «الادب الوجیز» ابن مقفع که برای نخستین بار به زبان عربی منتشر گردیده (قاهره، ۱۹۶۳)، مقاله‌ای در باره تأثیر کلیله و دمنه در رساله حیوان اخوان الصفا (از انتشارات الازهر، ۱۹۶۴)، «کلیله و دمنه بین العربیة و الفارسیة» (الدراسات الادبیة : بیروت، ۱۹۶۵) و همچنین چند مقاله دیگر به فارسی و عربی در جراید و مجلات ایران.

مقاله حاضر در باره مثنوی است که از کلیله و دمنه در نسخ دیگر پراکنده است و از اکثر نسخ معروف اصلی کتاب ساقط شده یا بصورت دیگری ضبط شده و بامتن فارسی کلیله و دمنه ابوالمعالی مطابق است. امید است مقاله ایشان برای علاقه‌مندان مفید و در پیشرفت تحقیقات درباره کلیله و دمنه مؤثر باشد. (مقالات و بررسیها)

محمد غفرانی

استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی

نصوص ناشناخته از کتاب کلیده و دمنه

-۱-

کتاب کلیده و دمنه از شاهکارهای جاویدان اخلاقی و از افسانه‌های کهن سرزمین هند باستان است. این کتاب که در اصل «پنجانتترا» پنج دفتر -^۱ نام داشته در عهد انوشیروان عادل از زبان سانسکریت بزبان پهلوی برگشته است. و در آغاز سده دوم هجری یکی از فرزندان پاک نهاد ایران زمین بنام عبدالله بن المقفع - داذبه فرزند دادگشنسب - کتاب نامبرده را از پهلوی بعربی برگردانید، و عهدنویینی را بر آن گشود، چه از همین متن عربی بود که کتاب کلیده و دمنه به بیش از پنجاه زبان زنده دنیا ترجمه شد^۲؛ و در پاره‌ای از آن زبانها تا اندازه نفوذ و رسوخ کرد که نویسندگان و شعرائی در هر زبان برخاسته و به تقلید و معارضه کلیده و دمنه

۱- در سال ۱۳۴۱ هـ ش دکتر ایندوشیکهر متن سانسکریت آنرا بزبان فارسی

برگردانید و در دانشگاه تهران بطبع رسید، و کتاب دارای مقدمه است بقلم خود مترجم درباره تاریخچه کلیده و دمنه، و ذیل آن بقلم دانشمند محترم دکتر محمدجواد مشکور نگارش یافته که از نظر موازنه، بحثی انتقادی و درخور اهمیت است.

۲- رك : به کتاب «الادب المقارن» ص ۱۷۹-۱۹۵ تألیف مرحوم دکتر

محمد غنیمی هلال استاد کرسی ادبیات تطبیقی دانشگاه الازهر.

پرداختند، و از مضامین قصصی آن اقتباسها نمودند. (و در زبان عربی نیز شعر او نویسندگان بنام بمعارضه کلیله پرداخته و آثار گرانبھائی در این زمینه بنظم و بنثر از خود بجای گذارده اند، و بررسی این موضوع جالب نیاز به بحث جداگانه دارد که ان شاء الله چنانچه فرصت دست داد پیرامون آن با خوانندگان فاضل و گرامی سخن خواهیم گفت.

داستانهای کتاب کلیله و دمنه را می توان به دو بخش تقسیم کرد:
بخش نخست: داستانهای اصلی که سوژه ابواب کتاب را تشکیل می دهند، چون داستان «الاسد و الثور» و این داستانها با محاوره بین پادشاه هند بنام «دبشلم» و وزیر فرزانه اش بنام «بیدبا» آغاز می گردد.^۲
با اصطلاح این دو شخصیت افسانه، کارگردانان نمایشنامه های کتاب کلیله و دمنه بشمار می آیند، و اجرای هر نمایشنامه - داستان اصلی - بعهدہ دو یا چند حیوان است. مثلاً در باب «الاسد و الثور» نقش اول داستان بعهدہ دو شکال یکی بنام «کلیله» و دیگری بنام «دمنه» و اگزار گردیده است، و این داستان نخستین باب اصلی کلیله و دمنه را تشکیل میدهد.^۳

۱- رك: به كتاب «تاريخ الفكر الاندلسي» ص ۵۸۱ به بعد ترجمه دكتور حسين مؤنس استاد ادبيات دانشگاه قاهره (از زبان اسپانیائی).

۲- بطوریکه می دانیم در کلیله و دمنه بهرامشاهی نام پادشاه «رای» و نام وزیرش «برهن» است و در برخی از نسخه های کلیله و دمنه عربی «برهن» بصورت قید توضیحی برای بیدبا آمده است: «بیدبا الفیلسوف و هوراس البراهمة» و «رای» در زبان هندی بمعنای پادشاه است. مرحوم دكتور عبدالوهاب عزام مقدمه عالمانه بر کتاب کلیله و دمنه که در سال ۱۹۴۰ م از روی يك نسخه خطی در قاهره بطبع رسیده است نوشته، و پیرامون منابع اولیه داستانهای کلیله و دمنه و واضح آنها بتفصیل سخن گفته است که هر پژوهنده ای را از مطالعه آن گزیر نیست.

۳- و گویا از همین جهت کتاب را «کلیله و دمنه» نام کرده اند. بهر حال در وجه تسمیه کتاب آراء گوناگونی است که نویسنده در کتاب خود «عبدالله بن المقفع» ص ۱۹۰-۲۰۰، بآنها اشاره نموده، و رأی صواب را برگزیده است.

بخش دوم: داستانهای فرعی کوچک و متداخلی است که در اثنای داستانهای اصلی آورده شده، و باندک مناسبتی بزبان یکی از آن دو حیوان که عهده دار اجرای نقش داستان اصلی هستند نقل می گردد، و بدین ترتیب عناصر بازیگر جدیدی در صحنه داستان نمودار می شوند.^۱ و دیگر آنکه در خلال داستانهای اصلی و فرعی به حکم و امثال بسیاری نیز که بمناسبت آمده است برخورد مینمائیم. اینگونه داستانسرائی بزبان حیوانات با آن کیفیت فنی که ذکر شد از خصائص افسانه های کهن هندی است، و از این خصائص است نیز ابتدای داستانهای فرعی بجملة «کیف کان ذلک زعموآن ...».^۲ و اینگونه خصائص فنی در داستانهای عصر جاهلی که بزبان حیوانات روایت شده دیده نمی شود، و یقین از پدیده های عصر اسلامی است که از راه زبان پهلوی بزبان عربی راه یافته است. نه از راه زبان هندی (سانسکریت) - لذا این پدیده را باید یکی از مظاهر تأثیر مستقیم فرهنگ پهلوی در زبان عربی بشمار آورد.

۱- اخیراً کتابی بنام نمایشنامه کلیده و دمنه بدو زبان فارسی و انگلیسی در امریکا چاپ شده و نسخه از آن در کتابخانه مرحوم حاج حسین آقای ملک موجود است. مؤلف ایرانی آن باب «الاسد والثور» را بصورت نمایشنامه در آورده است.

۲- ذک: به کتاب «الادب المقارن» ص ۱۸۳. و ناگفته نماند که همه داستانهای کتاب کلیده و دمنه بزبان حیوانات نیست بلکه محاوره چند داستان اصلی به عهده انسانها واگذار گردیده است. هر چند در بین داستانهای فرعی آنها هنگام گفتگو گاه نقش حیوانات نیز دیده میشود، ولی از آنجا که نقش اغلب داستانهای کتاب بعهده حیوانات می باشد گویند: کتاب کلیده و دمنه افسانه هائی است بزبان حیوانات. و آن چند داستان اصلی عبارتند از: داستان «البلاور البراهمه»، «ایلاذ و بلاذ و ایراخت»، داستان «السائح والصابغ»، و داستان «ابن الملك واصحابه».

-۲-

از دیرباز محققان و دانشپژوهان درباره تعداد ابواب کتاب کلیله و دمنه - داستانهای اصلی - و شماره داستانهای فرعی آن اختلاف نظر داشته‌اند، چه ابن الندیم در کتاب «الفهرست» باین اختلاف اشاره کرده میگوید: «هوسبعة عشر باباً، و قبل ثمانية عشر باباً فسره عبدالله بن المقفع»^۱.

ابوالمعالی نصرالله منشی در پایان باب «مفتح کتاب» - بعثة برزویه الی بلاد الهند - چنین گوید: «واین کتاب کلیله و دمنه شانزده باب است، و از آن اصل که هندوان کرده‌اند ده باب است، و آنچه از جهت پارسیان بدان الحاق افتاده است شش باب است که ذکر کرده آید...»^۲.

و در مقدمه یکی از نسخه‌های دست‌نویس کتاب کلیله و دمنه عربی چنین آمده است: «هذا کتاب کلیله و دمنه و هوسنة عشر باباً و رسالتان: احدى الرسالتین فی ابتداء الكتاب، و هی فی بعثة الملك كسرى انوشروان برزویه المتطبب الی بلاد الهند فی طلب کلیله و دمنه، و الرسالة الثانية فی أول الكتاب لبرزو جهمربن البختگان، و اما هذه ففی مدح الملك كسرى انوشروان، و هو كسرى بن قبادملك الفرس، و اما هذه الستة عشر باباً فهی تتصرف علی ثلثمائة و ثلثین باباً من الحكمة. و ثلثمائة اربعین احدوثة متداخلة بعضها فی بعض. و کل باب من هذه الابواب موضوع لجهة من الجهات، فأول هذه الابواب باب ابن المقفع»^۳.

۱- الفهرست ص ۴۳۸ چاپ قاهره .

۲- کلیله و دمنه بهرامشاهی ص ۳۶-۳۷ تصحیح مرحوم استاد عبدالعظیم قریب چاپ تهران. اما در نسخه استاد مجتبی مینوی پانزده باب آمده است ص ۳۷-۳۸ و ان شاء الله در مقاله دیگر پیرامون این اختلاف بتفصیل سخن خواهیم گفت

۳- این عبارت از يك نسخه خطی کتاب کلیله و دمنه عربی که مستشرق معروف ایتالیائی اغناطوس گویدی در دست داشته است نقل گردید. و اندکی بعد -

از آنچه گفتیم معلوم گردید که اختلاف نظر درباره ابواب کلیله و دمنه و داستانهای آن از اوائل قرن چهارم یعنی يك قرن ونیم پس از ترجمه ابن مقفع پدید آمده است، و بعید مینماید که این اختلاف فاحش زائیده تصرف ناسخان باشد، چه اکثر آنان معمولاً مردمی عادی و از موهبت و زیور دانش بی بهره و عاری بوده و استنساخ را یگانه وسیله ارتزاق و کسب معاش خود قرار می داده اند، بنابراین درخور و توانائی چنین دسته نیست که يك یا دو باب از ابواب کلیله و دمنه را بشیوه نگارش ابن مقفع ساخته و پرداخته و سپس به اصل ترجمه عربی بیفزایند. البته می توان بطور کلی آن قسمت از مورد اختلاف بین نسخه های دست نویس را که منشأ آن تحریف و تصحیف پاره ای از واژه ها و اصطلاحات است که گاهی در جمل و تعبیرات و اسم کتاب و مؤلف نیز رخ میدهد به ناسخان نسبت داد. بهر حال اختلاف

درباره این نسخه سخن خواهیم گفت. و بطوریکه می دانیم در همه نسخه های مشهور کلیله و دمنه عربی باب «مفتوح کتاب» به باب «بعثة برزویه الطیب الی بلاد الهند» خوانده شده است، و نیز باب «ابتداء کلیله و دمنه و هومن کلام برزجمهر بختکان» در جمیع نسخه های عربی باب «عرض الکتاب» نام دارد، و چون دو عنوان فوق را با آنچه در متن عربی نسخه گویدی آمده مقایسه کنیم پی می بریم که این دو عنوان ممکن است ساخته قلم ابوالمعالی نصرالله نباشد بلکه در آن نسخه عربی که ملاک ترجمه وی بوده عنوان دو باب را بهمانگونه آورده که نویسنده بزرگ و منشی عالیقدر ایرانی بزبان فارسی برگردانیده است. و قابل توجه آنکه در باب «بعثة برزویه» در نسخه های چاپی کتاب کلیله و دمنه عربی تا آنجا که نویسنده تفحص نموده نامی از ابواب کتاب بمیان نیامده است بخلاف نسخه گویدی که نام ابواب کتاب را آنگونه که دیدیم ذکر کرده است، و این خود می رساند که ذکر ابواب کتاب در آخر باب «مفتوح کتاب» کلیله و دمنه بهرامشاهی نیز از الحاقات ابوالمعالی نبوده بلکه در نسخه که ابوالمعالی آنرا ملاک ترجمه خویش قرار داده وجود داشته است.

فاحشی که بین کللیله و دمنه بهرامشاهی و اکثر متون عربی کللیله و دمنه مشاهده میشود بسیاری از بزرگان ادب و دانشمندان عالیمقام ایرانی را بداوریهای گوناگون پیرامون روش ترجمه ابوالمعالی برانگیخته است. مثلاً برخی در مقام حمایت، ساحت کلك سخن آفرینش را از هر گونه خطا و سهوی منزه و مبری دانسته، و برخی دیگر در صدد خرده گیری آئینه ترجمه اش را به غبار لغزش کدر و تیره پنداشته اند. و بدیهی است که مبنای اینگونه داوریهها قطع نظر از جنبه دستوری زبان فارسی غالباً مقابله ایستکه بین متن عربی کللیله و دمنه و متن فارسی کللیله و دمنه بهرامشاهی صورت گرفته است، ولی نویسنده معتقد است که منشأ این اختلاف را باید قبل از هر چیز در تعدد ترجمه عربی کللیله و دمنه این مقفح جستجو کرد نه در روش و کیفیت ترجمه ابوالمعالی، لذا بضرر س قاطع میتوان گفت: آن نسخه را که ابوالمعالی جهت ترجمه برگزیده است - آنگونه که خود در مقدمه بدان تصریح میکند -^۲ با نسخه های مشهور کللیله و دمنه عربی که امروز

۱ - ر ک : به مقدمه استاد عبدالعظیم قریب بر کللیله و دمنه بهرامشاهی و منتخب آن. و مقالات استاد سید محمد فرزاد بمنوان «در اطراف کللیله و دمنه» که در سال ۱۳۲۶ هـ ش در مجله آموزش و پرورش طی ده شماره انتشار یافته است. و ان شاء الله امید است انتشار نوشته های ارزنده استاد مجتبی مینوی درباره کتاب کللیله و دمنه بسیاری از این شبهات را مرتفع سازد، و راه را برای پژوهندگان هموار نماید.

۲ - «گاه از گاه احماسی رفتی و بتواریخ واسمار الثقاتی بودی. و در اثنای این حال فقیه عالم علی ابراهیم اسماعیل ادام الله توفیقه که از احداث فقه های حضرت جلت بمرتبت هنر و خرد مستثنی است. و در این وقت حسن عهدی یافت و مزاج او بتقلب احوال تفاوت کم پذیرفت. نسختی از کللیله و دمنه تحفه آورد، اگرچه از آن چند نسخه دیگر در میان کتب بود بدان تبرک نموده آمد، و حقوق او را با خلاص دوستی بر رعایت رسانیده شد» (ص ۱۸) دیباچه کللیله و دمنه بهرامشاهی تحقیق استاد عبدالعظیم قریب

در دسترس ما می باشد اختلاف داشته است؛ و ناگفته نماند که منظور از این اختلاف، اضافات و زیاداتی نیست که ابوالمعالی بشیوه باصطلاح باین ترجمه و تهذیب بر متن عربی افزوده است.^۱ چه خود در دیباچه کتاب مطلب تصریح کرده، و پژوهندگان را از کلفت تحقیق و بررسی آن بی نیاز ساخته است.^۲ بلکه آن قسمت از متن ترجمه ابوالمعالی منظور است که به متن عربی کتاب مرتبط میگردد.

و اما اینکه متن عربی کلیله و دمنه بیش از یکبار بوسیله ابن مقفع و دیگران از متن پهلوی ترجمه شده و سپس همان متن عربی مجدداً بوسیله خود او و دیگران تهذیب و تلخیص گردیده است تردیدی نیست زیرا:

۱ - عبدالله بن هلال اهوازی کتاب کلیله و دمنه را بدستور جعفر بن خالد برمکی بار دیگر از زبان پهلوی بزبان عربی ترجمه کرده است.^۳

از این ترجمه اکنون اثری در دست نیست، و با احتمال قوی با ترجمه ابن مقفع خلط گردیده چه ابن مقفع نخستین کسی بوده که کتاب کلیله و دمنه را از پهلوی به عربی برگردانیده است، و گویا نظر به شهرتی که

۱ - رك : به مقاله نویسنده در مجله «الدراسات الادبية» بعنوان «کلیله و دمنه بین العربیة و الفارسیة» (شماره یکم از سال هفتم ۱۹۶۵ - گروه فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه لبنان)، و باید دانست که ابوالمعالی در ترجمه متن عربی طریق بسط و تفصیل پیموده نه آنکه نقل به معنی کرده است، پس نباید ترجمه او را ترجمه آزاد بخوانیم.

۲ - « و در جمله چون رغبت مردمان از مطالعه کتب تازی قاصر گشته است، و آن حکم و مواعظ مهجور مانده بود بلکه مدروس شده بر خاطر من گذشت آنرا ترجمه کرده آید، و در بسط سخن و کشف اشارت آن اشباعی رود، و آن را بآیات و اخبار و ابیات و امثال مؤکد گردانیده شود تا این کتاب را که زبده [مرد] چند هزار سال است احیائی باشد، و مردمان از فواید و منافع آن محروم نمانند، (دیباچه کلیله و دمنه بهرامشاهی ص ۲۵ تصحیح استاد مجتبی مینوی).

۳ - رك : به کتاب «کشف الطنون» ج ۲ ص ۱۵۰۸ تألیف حاجی خلیفه، و کتاب «تاریخ الادب العربی» تألیف بروکلن ج ۲ ص ۱۰۲ ترجمه مرحوم دکتر عبدالحلم نجار چاپ قاهره .

داشته ترجمه ابن هلال اهوازی را نیز باشتباه بوی نسبت داده‌اند و از اینجا اختلاف بین نسخه‌های کلبه و دمنه عربی بوجود آمده است .

۲ - ابن الندیم در کتاب الفهرست گوید: «لکتاب کلبه و دمنه جوامع و انتزاعات عملها جماعة منهم عبدالله بن المقفع و سهل بن هارون و سلم صاحب بیت الحکمة و المرید الاسود الذی استدعاه المتوکل فی أيامه من فارس»^۱. متأسفانه اثری از این تلخیص‌ها بدست نیامده است ، و نیز می‌توان حدس زد که ابن مقفع خود بار دیگر کلبه و دمنه را به عربی ترجمه و تهذیب کرده باشد ، و این دو ترجمه از نظر کم و کیف داستانها و ترتیب با یکدیگر تفاوت داشته‌اند که موجب بروز چنین اختلافی شده است و نظیر آنرا در دو رساله «الآداب الکبیر» و «الآداب الجامع» ابن مقفع که در اصل يك رساله است مشاهده مینمائیم^۲.

از آنچه گفته شد این نتیجه حاصل می‌گردد که هرگونه داوری در باره کلبه و دمنه بهرامشاهی از راه مقارنه بین آن و نسخه‌های کلبه و دمنه عربی از دایره حدس و گمان خارج نخواهد بود، و ما را بروش ترجمه ابوالمعالی و اینکه تا چه اندازه در متن عربی کلبه و دمنه تصرف کرده است آشنانمی‌سازد. پس اولیتر آنکه ابتدا به بررسی جمیع نسخه‌های خطی و متعدد کلبه و دمنه عربی^۳ و نسخه‌های مختلف کلبه و دمنه بهرامشاهی

۱ - الفهرست ص ۴۳۸ چاپ قاهره .

۲ - در مقاله که از نویسنده در شماره سیزده مجله معارف اسلامی (سازمان اوقاف) بعنوان تعریب رساله «الآداب الوجیز» انتشار یافته ، رساله خطی منحصر بفرد «الآداب الجامع» اشاره شده است، و شاید در آینده پیرامون این نسخه دست نویس که در اوائل قرن ششم هجری استنساخ گردیده سخن بگوئیم.

۳ - قدمت تاریخی نسخه‌های عربی کتاب برای این کارچندان ضروری نیست چه بسا نسخه‌های ازدهه‌های اخیر از متن عربی یافت شود که با ترجمه فارسی ابوالمعالی مطابقت نماید، و این مطابقت خود اصالت متن عربی را تأیید می‌کند زیرا ترجمه ابوالمعالی در اوائل قرن ششم هجری صورت گرفته است، و از این نظر نسخه یافت شده دارای اعتبار خواهد بود

و آنچه از آن دو، تهذیب و تلخیص و شرح گردیده است، و در دسترس نیز می‌باشد پرداخته‌انگاه در صدد داوری بر آسیم تا معلوم شود که ابوالمعالی نصرالله هنگام ترجمه کتاب بزبان فارسی دری تا چه اندازه خود را مقید و پای بند به متن عربی ابن مقفع می‌دانسته و از عهده ترجمه و مضایق آن چگونه بر آمده است .

- ۳ -

اکنون به برخی از نسخه‌هائی که باید در این زمینه مراجعه شود اشاره مینمائیم :

الف - عیون کتاب کلیلۀ و دمنه و اغراضه ممالخصه المأمون .

استاد ارجمند دکتر مجتبی مینوی در بیست و چهارمین کنگره خاورشناسان که در سال ۱۹۵۷ میلادی در شهر مونیخ منعقد گردید نسخه باین نام که اصل آن در کتابخانه اسعدافندی در شهر استانبول موجود است بعنوان یک اکتشاف علمی باعضاء مجمع معرفی می‌نمایند. و این نسخه همانگونه که استاد طی مقاله در مجله یغمادر شماره هشتم سال دهم ۱۳۷۶ هـ اظهار داشته اند خلاصه از حکم و امثالی است که در کتاب کلیله و دمنه آمده

۱ - یاقوت حموی در کتاب معجم الادباء (ج ۱ ص ۳۲۱ چاپ قاهره بسال ۱۹۲۳ م) میگوید : که نظام‌الدین ابراهیم بن محمد بن حیدر بن علی خوارزمی متولد بسال ۵۵۹ هـ کتاب کلیله و دمنه را بزبان فارسی شرح کرده است. متأسفانه از این ترجمه یا شرح اثری در دست نیست. و نیز گوید که همو ابیات عربی کتاب کلیله و دمنه را بزبان فارسی شرح کرده و آنرا « آنموذارنامه » نام نهاده است. از این شرح ارزنده هم اثری در دست نیست و بدیهی است که منظور از شرح ابیات عربی کلیله و دمنه ابیاتی است که در ترجمه فارسی ابوالمعالی آمده است زیرا تا آنجا که می‌دانیم در متن عربی کلیله و دمنه ابن مقفع اشعار عربی وجود ندارد. و نکته جالب اینکه ابن مقفع اصولاً نه تنها در کتاب کلیله و دمنه بلکه در سایر رسائل خود حتی در «رسالة الصحابة» به اشعار و امثال عرب استشهاد نمی‌کند، و گویا هدفش این بوده که نمیخواست تارش هر چند بزبان عربی است روح و رنگ عربی بخود بگیرد و شاید هم علل دیگری داشته که برنویسنده پوشیده است .

است. استاد روزی به نویسنده فرمودند که این نسخه واجد اهمیت است و باید مورد بررسی قرار گیرد. ایشان معتقدند که منظور از مأمون همان پسر هارون الرشید است. چه ناسخان معمولاً اسم خود را در پایان کتاب می آورده اند، و از طرفی بذکر اسم تنها بسنده نمی کرده اند، و از آنجا که مطلق باصطلاح، منصرف بفرده اکمل است چنین استنباط می شود که مؤلف، همان مأمون است. چنانچه استاد بر علاقمندان بفرهنگ و ادب اسلامی منت نهاده و خود شخصاً بررسی و تحقیق این نسخه نفیس قدیمی را بعهدہ بگیرند، و نتیجه تحقیقات خود را در این زمینه فراراه ما نهند کاری بس ارزنده و شایسته خواهد بود.

ب - کتاب سیر الملوك :

نویسنده در بخش مخطوطات جامعه کشورهای عرب در قاهره در سال ۱۹۵۸ م به فیلمی از این کتاب دست یافت که نسخه خطی آن در یکی از کتابخانه های قدیمی شهر استانبول موجود است. از روی این فیلم يك نسخه عکسبرداری نمود، و هنگام بازگشت به میهن عزیز با خود همراه بیاورد،^۱ و چون به مطالعه آن پرداخت معلوم شد که این کتاب ترجمه عربی کتاب کليلة و دمنه بهرامشاهی است که شخصی بنام عمر بن داود بن شیخ سلیمان فارسی برای یکی از نواده های سلطان صلاح الدین ایوبی بنام ملک مظفر ابو الفتح محمود از زبان فارسی بزبان عربی برگردانیده است بدون آنکه در مقدمه نامی از ابوالمعالی برده باشد، و تنها بذکر این عبارت اکتفا کرده است: «رسم لی بتعریب کتاب کليلة المتضمن لما تنتظم المملكة التي هي مزرعة الآخرة و وسيلة الفرقة الناجية مع الاشارات إلى رموز الخفية والتنبیها على كنوزه الحكمة لعلمه العزيز بما يحويه من الحكم المنجية و جب امثال او امره التي هي حکم و طاعته التي

۱ - يك نسخه دیگر از این کتاب در کتابخانه شخصی استاد مجتبی مینوی موجود است

هی غنم..... و أن أزيد على ما رسم تأكيداً لالتقياد ما يتضمن اخلاق الحكماء و آداب النجباء مع قصور روية ناضبة وهموم ناضبة. وسميته سير الملوك ليطابق اسمه مسماه داعياً للأمر به النصر والظفر و دوام الدولت و العمر، و لمن ينظر فيه نظر الانصاف الصافي عن الكدر» .

و نسخه که از این کتاب در دست است گویا نسخه بدلی است که در شعبان سال ۷۲۷ هجری یعنی بیست و سه سال قبل از انقراض دولت ایوبی و روی کار آمدن دولت مماليك از روی نسخه اصلی استنساخ گردیده است، و با مراجعه به تاریخ زندگی مظفر ابو الفتح محمود می توان حدس زد که نسخه اصلی تقریباً یک قرن بعد از فوت ابو المعالی نوشته شده است، و این امر خود قدمت این نسخه و اهمیت آنرا از نظر قرب زمان به ترجمه ابو المعالی ثابت می نماید .

همانگونه که مترجم در مقدمه خود تصریح مینماید در پایان هر باب از ابواب کتاب فصلی از خود افزوده، و در آن مفاد حکمت آمیز آن باب را خلاصه کرده، و ملک مظفر ابو الفتح محمود را بدان مخاطب قرار داده است. مثلاً در پایان باب «الفحص عن امر دمنة» چنین گوید:

فصل: اعلم أيها الملك أطلعك الله على اسرار الحكم أن فحص دمنة على الوجه المذكور إشارة الى أن الملك يجب عليه أن يتفحص عن الساعى الغماز المفتن محافظة على مصالح الملك و احترازاً عما يشينه من جهة المفسدين، و لئلا يقال: إن الملك انخدع بقول أخص الخدم، و إنه ماميز فى الفحص بين أن يكون المتفحص عنه من الخواص او العوام نظراً الى مقتضى العدل و الانصاف. و اشار الى وجوب رعاية هذا المعنى بتفويض امر ناصحه و خائنه الى اهل الشرع مع أن النفس منجبة على رعاية طرف الامين و الناصح و على عدم مراعاة طرف الخائن، لاسيما نفوس الملوك لتسلطهم و عدم خوفهم و بعدهم عن الاتعاض. اللهم إلا أن تجوهرت نفوسهم الزكية، و صفت بصيقل

عقائد هم‌فی حقیقه کل ما آتی به الشارح النبی، و بطلان کل ما یخالفه و یناوبه. فانهم حیثئذلا یلتفتون الالی ما یأمر به الشرع الخیر لالی ما یأمر به النفس الأمارة من الشر. اللهم ارزقنا الهدایة الالی الخیرات معتصمین بالحبل الموصول الالی النجاة»^۱.

و چون باب اول کتاب در تدبیر رعیت و سیاست ملک آمده است، مترجم باین مناسبت کتاب را «سیر الملوك» نام نهاده است.^۲ و از جمله تغییراتی که در ترجمه مزبور دیده می‌شود حذف همه ابیات فارسی است، که مترجم از ترجمه آنان انصراف گزیده است. ولی مهمتر از همه آنکه تعداد ابواب کتاب در این ترجمه هفده باب آمده است باینقرار :

الباب الاول : فی ابتداء الكتاب و سبب وضعه .

الباب الثاني : فی وصول خبر الكتاب الی نوشر و ان و بعثة فرزویه^۳ الی طلبه .

الباب الثالث : فی احوال فرزویه .

۱- برگ ۶۵ نقل از نسخه عکسی که در کتابخانه نویسنده موجود است.
 ۲- از عنوان کتاب بدو «سیر الملوك ابن مقفع» - خداینامک - بذهن متبادر می‌گردد نظیر کتاب «یتیمه الدهر» تألیف وزیر ابوالحسن بن احمد بن علی که ذهن خواننده از عنوان کتاب به «یتیمه الدهر» تألیف ابو منصور ثعالبی - نظر به شهرتی که دارد معطوف می‌گردد. و از این قبیل است نیز کتاب «التار الباقیه» و تألیف طبری، و کتاب «التار الباقیه» تألیف ابوریحان بیرونی (موضوع کتاب اول وقایع نگاری و موضوع کتاب دوم گاه شماری است)، و کتاب الامالی تألیف شیخ صدوق، و کتاب الامالی تألیف ابوعلی القالی البغدادی، و کتاب الامالی تألیف سید مرتضی‌الخ، که مراتب شهرت هر یک از آنها در نزاهل فن بر حسب موضوع متفاوت است .

۳- احتمال می‌رود که تحریف کلمه «برزویه» از مترجم یا ناسخ سرزده باشد و سبب آن برای نویسنده معلوم نگردید، و شاید هم با املائی کلمه «پیروز» التباس شده است .

- الباب الرابع : فى الاسد والثور .
- الباب الخامس : فى الفحص عن امر دمنة .
- الباب السادس : فى الحمامة المطوقة .
- الباب السابع : فى البوم والغربان .
- الباب الثامن : فى القرد والسلحفاة .
- الباب التاسع : فى الناسك وابن عرس .
- الباب العاشر : فى الملك و الطير قنبرة .
- الباب الحادى عشر : فى الجرذ والسنور .
- الباب الثانى عشر : فى الاسد وابن آوى .
- الباب الثالث عشر : فى اللبوءة والصيد .
- الباب الرابع عشر : فى الناسك و الضيف .
- الباب الخامس عشر : فى ايلاد و بلار .
- الباب السادس عشر : فى السائح و الصائغ .
- الباب السابع عشر : فى ابن الملك و اصحابه .

بامقایسه بین ابواب این نسخه و سایر نسخ کلیلہ و دمنه بهر امشاهی چنین استنباط می شود که آن نسخه که مترجم عربی برای ترجمه خود برگزیده در تعداد ابواب و ترتیب و عناوین آنها با نسخه های کنونی کلیلہ و دمنه بهر امشاهی اختلاف داشته است. مثلاً داستان اسکندر ذو القرنین که بمناسبت بیان سبب تألیف کتاب کلیلہ و دمنه در مقدمه همه نسخه های کلیلہ و دمنه عربی آمده است در نسخه عربی کلیلہ و دمنه بهر امشاهی نیز موجود است، و حال آنکه در همه نسخه های فارسی کلیلہ و دمنه بهر امشاهی که در دست است این داستان دیده نمی شود^۱. و از طرفی احتمال می رود

۱ - این داستان بصورت الحاقی در آخر نسخه خطی نفیسی که برقم

(۱۶- ادب فارسی) در دارالکتب مصر موجود است آمده و ناسخ که در قرن -

که این داستان از اضافات دیگران باشد نه ترجمه خود ابوالمعالی هر چند این احتمال بعید بنظر میرسد زیرا در چنین مواردی معمولاً مترجم (ناسخ) در مقدمه خود بحدف یا اضافه مطلبی بر کتاب اشاره مینماید چنانچه نظیر آنرا در «انوار سهیلی» و «عیار دانش» و «اخلاق اساسی» و سایر آثار است که به تقلید کلیله و دمنه بهرامشاهی و یا تهنذیب آن در زبان فارسی تألیف یافته مشاهده مینمائیم.

بهر حال چون نسخه عربی کلیله و دمنه بهرامشاهی برای نخستین بار از پس پرده اختفا بیرون می آید بی شک واجد اهمیت و درخور توجه دوستان از فرهنگ فارسی و عربی قرار خواهد گرفت. و امید است که در آینده نزدیک اگر توفیق رفیق نویسنده شود به بررسی و تحقیق این نسخه همت گمارد، و یا آنکه با صواب دید گروه فرهنگ عربی دانشگاه تهران کار تحقیق و بررسی آنرا بعهدۀ یکی از دانشجویان دوره دکتری جهت تهیه پایان نامه واگذار کند. باشد که بررسی سیر کتاب کلیله و دمنه از پهلوی عبری و از عربی به فارسی دری و دیگر بار از فارسی دری بزبان نازی صورت کمال پذیرد، تا مقام والا و منزلت شامخ دو نویسنده بزرگ عالیقدر عبدالله بن المقفع و ابوالمعالی نصرالله منشی در عرصه خدمت بفرهنگ ایران و اسلام بیش از پیش شناخته گردد.

ج - تکملة کتاب کلیله و دمنه :

در حدود سال ۱۹۵۸ م روزی در يك کتابفروشی قدیمی بنام مکتبه الحسين الحجاج واقع در ضلع شرقی میدان «باب الخلق»

— هشتم هجری در قهستان میزیسته آنرا به تقلید ابوالمعالی با قلمی شیوا بزبان فارسی برگردانیده و از عهده نیکو برآمده است. و چنین معلوم می شود که وی برخلاف معمول شخص فاضل و دانشمندی بوده است. نویسنده قسمت الحاقی این نسخه را عکسبرداری نموده و در اختیار دارد. بررسی این نسخه بطور جداگانه، خودکار شایسته و ارزنده است.

قاهره 'سرگرم جستجوی نسخ خطی و چاپی کتاب کليلة و دمنه بودم که ناگاه نسخه کوچکی نظرم را بخود جلب کرد که در ظهر صفحه آخر آن عبارت زیر، دست نویس شده بود:

«تکملة کتاب کليلة و دمنه مهداة لنا من البروفيسر «السنیور جویدی» المدرس بالجامعة المصرية عام ۱۹۰۹م (ابتداء فتحها تقریباً)، و قد ارسلها لنا بعد انتهاء السنة الدراسية من بلده «ایتالیا» تقدیراً لحسن سلو کنا اثناء تلمذنا علیه بالجامعة و قد وعدنا بذلك قبیل سفره و یلاحظ أنها مرتبة حسب النوق الافرنجی بمعنی أن أولها یتدیء من الشمال، و ذلك لأنها مطبوعة فی «ایتالیا».^۲

نویسنده بلا درنگ از مضمون این عبارت دریافت که هشتاد و هفت فقره کوچک و بزرگی که در این کتابچه شصت و یک برگگی آمده در نسخ کليلة و دمنه عربی که تا آن زمان بطبع رسیده موجود نبوده. و شاید هم تنها نسخه چاپی، همان نسخه مستشرق فرانسوی «سیل و ستردوساسی» بوده است (۱۸۱۶) که در عهد محمد علی پاشا از روی همین نسخه بار دیگر کليلة و دمنه در قاهره تجدید طبع شد. لذا می توان حدس زد که صاحب نسخه بایحاء استادش گویدی آنرا تکملة کتاب کليلة و دمنه عربی نامیده است. و از طرفی

۱ - یکی از مجله های جنوب شهر قاهره است و در مدخل ضلع غربی آن ساختمان عظیم دارالکتب معروف قرار دارد.

۲ - چون خط بدون امضا است صاحب نسخه معلوم نگردید و نویسنده آنرا بر عده ای از دانشمندان مصری که از فارغ التحصیلان دوره اول دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره بودند عرضه کرد ولی آنان نیز اظهار بی اطلاعی نموده و احتمال می دادند که این نسخه ممکن است متعلق به کتابخانه دکتر محمود عزمی باشد که از نویسندگان و روزنامه نگاران بنام آن عصر بوده و مدتی هم پست نمایندگی مصر را در سازمان ملل متحد بعهده داشته است. گویا نامبرده نخستین کسی است که در جرائد مصری «ایتالیا» و «بریتانیا» را برخلاف معمول باتای منقوت می نوشته آنچه آنکه در این دستخط نیز آمده است.

مستشرق آلمانی «برو کلمن» در کتاب خود تاریخ الادب العربی در ضمن فهرست تحقیقاتی که درباره کتاب کلیله و دمنه بعمل آمده تحقیقی را از گویدی^۱ باین عنوان نام می برد :

I. Guidi, Studi sul testo arabo del Libro di Calila e Dimna, 1873.

نویسنده برای مزید اطلاع به دارالکتب مصر مراجعه کرد، و خوشبختانه بیک نسخه از این تحقیق در آنجا برقم (۱۰۳۷) دست یافت و برای چند روزی جهت مطالعه بعاریت گرفت، و به تصفح آن به پرداخت. نسخه مزبور مشتمل بر ۲۸۱ صفحه است که ۱۶۰ صفحه آن به بحث و بررسی کتاب کلیله و دمنه اختصاص یافته، و ۱۰۱ صفحه آن شامل فقراتی است از ابواب و داستانهای مختلف کلیله و دمنه که مؤلف، آنها را از نسخه های خطی

۱- اغناطوس گویدی (Iynaizi, Cuidi) در سال ۱۸۴۴م در شهر رم متولد شد و در سال ۱۹۳۵م در همان شهر بدرود زندگی گفت. وی از مستشرقین بنام و در زمینه فرهنگ عربی آثار متعددی دارد که از آن جمله همین کتاب تحقیق درباره کلیله و دمنه است که بسال ۱۸۷۳م در شهر رم انتشار یافته است و دیگر از آثار معروف او تحقیق و انتشار کتاب «الرد علی الز ندیق اللعین ابن المقفع» تألیف امام قاسم بن ابراهیم زیدی است. نویسنده در فصل زندق ابن المقفع از این کتاب بتفصیل یاد کرده و آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است (عبدالله ابن المقفع محمد غفرانی چاپ قاهره). گویدی بزبانهای حبشی و سریانی نیز آشنائی کامل داشته است، و از دیگر آثارش فرهنگ لغات مهری است. (برای اطلاع از شرح حال و آثار وی رجوع کنید به معجم المطبوعات سر کیس، تاریخ آداب اللغة العربیة جرجی زیدان، مفتاح السعادة و مصباح السیادة طاش کبری زاده). پسر گویدی بنام «میشل انگلو گویدی» چون پدر در السنه شرقی بویژه در لهجه های مرده عربی تخصص داشته است. وی بسال ۱۸۸۶م چشم بجهان گشود و در سال ۱۹۴۶م وفات کرد. و جالب آنکه پدر و فرزند هر دو زمانی چند در مصر اقامت گزیده و در دانشگاه قاهره بتدریس زبان عربی اشتغال داشته اند و از این نظر در میان ادبای مصر شهرتی بسزا دارند.

متعددی که در اختیار داشته استخراج کرده، و ذیل بحث خود قرار داده است.^۱ و گویا بار دیگر مجموعه این فقرات را در جزوه مستقل فراهم آورده، و بعنوان یادبود پس از بازگشت بهرم برای دانشجویان مصری خود ارسال و اهدا کرده است.

- ۴ -

و از آنجا که نویسنده در آن ایام بحکم اشتغال به تهیه پایان نامه دوره عالی زبان و ادبیات عرب بعنوان «آثار ابن مقفع و اثر فرهنگ پهلوی در آنها» بامتون عربی و فارسی کلیله و دمنه انس و آشنائی بیشتری داشت، دریافت که بین اکثر فقرات این نسخه با ترجمه فارسی کلیله و دمنه بهرامشاهی وجه تشابه نزدیک موجود است، و حتی برخی از آنها عیناً بامتن فارسی کلیله و دمنه بهرامشاهی مطابقت مینماید، در صورتیکه فقرات مزبور همانگونه که گفته شد در اکثر نسخه‌های معتبر کلیله و دمنه عربی^۲ تا آنجا که نویسنده تتبع و تفحص نموده است یافت نمی‌شود، و اگر هم بمرادف آنها در نسخه‌های عربی برخورد کنیم می‌بینیم که از نظر تعبیر و استعمال الفاظ و اصطلاحات بایکدیگر فرق کلی دارند. اینک پس از گذشت ده سال فرصتی دست داد که نتیجه بررسی خود را در این زمینه با موازنه بین پاره

۱ - يك نسخه از این کتاب در کتابخانه شخصی استاد مجتبی مینوی نیز

موجود است.

۲ - نسخه سیل و ستر دوساسی (۱۸۱۶ چاپ پاریس)، نسخه خلیل یازجی (۱۹۰۸ چاپ بیروت)، نسخه الابل لویس شیخو (۱۹۰۸ چاپ بیروت)، نسخه محمد حسن نائل المرصفی (۱۹۲۷ چاپ قاهره)، نسخه احمد حسن طباره (چاپ دمشق)، نسخه دکتر عبدالوهاب عزام (۱۹۴۱ چاپ قاهره) و نسخه بولاق که از روی نسخه دوساسی در قاهره چندین بار بطبع رسیده است. و اهمیت نسخه های نامبرده از اینجهت است که از روی نسخه خطی منتشر گردیده‌اند. اما سایر نسخه‌های تجارتی کلیله و دمنه چندان مورد اعتماد نیست.

از این فقرات و بین ترجمه ابوالمعالی و متن عربی کلیله و دمنه بعرض خوانندگان گرامی برساند، تا محرز شود آن متن عربی را که ابوالمعالی نصرالله برای ترجمه کلیله و دمنه برگزیده با اغلب نسخ کلیله و دمنه عربی که اکنون در دست می‌باشد اختلاف کلی داشته است. و بنا بر این نباید اختلاف مزبور را تنها ناشی از روش ترجمه ابوالمعالی و تصرف وی در متن عربی - علاوه بر اضافات و زیادات - دانست جز آنچه را که رعایت قواعد و ضوابط ترجمه ایجاب و اقتضا نماید.

و در این مقارنه نسخه گوییدی^۱ را بعلامت اختصار «گ» و نسخه کلیله و دمنه بهرامشاهی را بعلامت اختصار «ب» و نسخه کلیله و دمنه عربی را بعلامت اختصار «ع» نشان داده ایم.

الف - در فضیلت علم پزشکی و مهابرت بر تحصیل آن و مداومت بر مداوای بیماران :

۱- نسخه «گ»: «یا نفس دومی علی مداواة المرضى، ولانقولی إن الطیب ذومؤنة شدیدة، والناس بمنافع الطب وفضله جهال؛ ولكن اعتبری رجلا یفرج عن رجل کرهة تحل به، ویستنقذه منها، حتی یعود الی صحة بدنه وما کان علیه من الراحة والنعمة. الیس هو حقیقا بجزیل الثواب وعظیم الاجر. هذا لمن یداوی رجلاً واحداً. وکیف لمن یفعل ذلك بالخلق الكثير ابتغاء الاجر، فیصیرون بعد الاوجاع والاسقام المهلکة الحائلة بینهم و بین الدنیا ونعمیها الی احسن ما كانوا علیه من الحال السابق. فمن أحق من هذا بجزیل الثواب و کریم المنقلب؟... انتهت عما كانت جنحت إلیه و عولت فی الغی علیه، فاقمت علی مداواة المرضى رجاء فی الآخرة، ولم یمنعنی ذلك من ان اصبت من الدنیا حظاً عظیماً، و نلت قرب الملوك قبل دخولی الی الهند و بعد رواحی إلیها

۱ - منظور همان نسخه‌ای است که نویسنده در کتابخانه قدیمی حسین

و رجوعی منها. و نلت من الاكفاء و الاخوان ما زاد على أملی، ثم نظرت فی الطب فرأيت الطيب لا يستطيع أن يداوى المريض من مرضه بدواء يذهب بدائه، فلا يرجع ذلك الداء إليه أبداً. فلما لم أدر كيف أعد البرء براء، و الداء يؤمن عوده و وجدت علم الآخرة هو الذى يسلم من الأدواء كلها. فاستخففت بالطب، و اردت معرفة الدين، فلما وقع فى نفسى ذلك اشتبه على أمر الدين. أما كتب الطب فلم أجد فيها ما يستدل به على ذكر الأديان لاهتدى به إلى أصوبها و أقواها. و أما الأديان و الملل كثيرة و المتمسكون بها على انواع مختلفة، فمن ذلك أقوام و رثو ادبهم عن آباؤهم و الآخرون مكرهون عليه خائفون، و آخرون يبتغون بها عرض الدنيا و معاشها و لذاتها. و كل يدعى أنه على صواب و هدى و صراط قويم و أن من خالفه كان على عمى و ضلالة. و اختلاف ما بينهم فى امر الخالق و المخلوق و فى ابتداء الامر و منتهاه و غير ذلك امر شديد، و كل على هوى و نحله، سواه را دوله عدمتَاب. فرأيت أن أناظر علماء كل ملة، و أنظر فيما يصفون و يفرضون لعلی أعرف بذلك الحق من الباطل فاختر الحق و أكون على ثقة و يقين غير مصدق بالتقليد ما لا أعرف و لا أتابع لما لا أعتقل. ففعلت ذلك و سألت و نظرت، فلم أجد من أولئك أحد أيزيدنى إلا أهواء متبعة، كل يمدح مذهبه و يسب دين غيره. و لم أجد أحد أعنده عدل يرضى به ذو و العقول. فلما رأيت ذلك لم أجد إلى متابعة أحد منهم سبيلا. و عرفت أنى متى صدقت ملة. منهم كنت كالمصدق المخدوع كما زعموا الخ»^۱.

۲ - نسخه «ب»: «و بصواب آن لا يقترکه بر معالجت مساو ظمت کنى، و بدان التفات نمائی که مردمان قدر طيب ندانند لیکن در آن نگر که اگر توفیق باشد، و يك نفس را از چنگال مشقت طلبیده آید آمرزش بر اطلاق مستحکم شود آنجا که جهانی از تمتع آب و نان و معاشرت

۱ - فقرات (۸) ، (۹) نسخه گویدی .

۲ - خطاب به نفس است چه پیش از این گوید «با خود گفتم ای نفس میان

منافع و مضار خویش فرق نمی توان کردن.....» .

جفت و فرزند محروم مانده باشند، و بعلتهای موزمن و دردهای مهلك گرفتار گشته اگر در معالجت ایشان برای حسبت سعی پیوسته آید و صحت و خفت ایشان تحری افتد اندازه خیرات و ثوبات آن که تواند شناخت؟..... چون براین سیاق در مخاصمت نفس مبالغت نمودم براه راست باز آمد، و برغبتی صادق و حسبتی بی ریاری بعلاج بیماران آوردم، و روزگار دراز در آن مستغرق گردانیم تا بمیامن آن درهای روزی برمن گشاده گشت، و صلوات مواهب پادشاهان برمن متواتر شد، و پیش از سفر هندوستان و پس از آن انواع دوستکامی و نعمت دیدم و بجاه و مال از امثال و اقران بگذشتم. و آنگاه در آثار و نتایج علم طب تأملی کردم، و ثمرات و فواید آن را بصحیفه دل بنگاشتم هیچ علاجی در وهم نیامد که موجب صحت اصلی تواند بود، و بدان از يك علت مثلاً ایمنی کلی حاصل تواند آمد چنانکه طریق مراجعت آن بسته ماند و چون مزاج این باشد بچه تاویل، خردمند بدان واثق تواند شد، و چگونه آنرا سبب شفا شمرد. و باز اعمال خیر و ساختن توشه آخرت از علت گناه از آنگونه شفا میدهد که معاودت صورت نبندد. و بحکم این مقدمات از علم طب تبری مینمودم، و همت و نهمت بر طلب علم دین گردانیدم و الحق راه آن را دراز و بی پایان یافتم، و سراسر مخاوف و مضایق. و آنگاه نه راهبری معین نه شاهراهی پیدا در کتب طب هم اشارتی دیده نیامد که بدان استدلالی دست دادی تا بقوت آن از دست حیرت خلاصی ممکن گشتی. و خلاف میان اصحاب ملتها هر چه ظاهر تر بعضی بطریق ارث دست در شاخه ضعیف زده و طایفه از جهت متابعت پادشاهان و بیم جان، پای بر رکنی لرزان نهاده و جماعتی از بهر حطام دنیا و رفعت منزلت میان مسردمان دل در پشتوان پوسیده بسته، و تکیه بر استخوان توده کرده، و اختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتداء خلق و انتها کار بی نهایت هر چه ظاهر تر بود؛ و رای هر يك بر این مقرر که من مصیبم و خصم من مبطل و مخطیء با این فکرت

در بیابان تردد و حسرت یکچندی بگشتم، و در فرازونشیب آن لختی بوئیدم. البته نه راهسوی مقصدی بیرون توانستم برد، و نه بر سمت راه حق دلیلی نشان یافتم. بضرورت عزیمت مصمم گشت بر آنکه علماء هر صنف را بینم و از اصول و فروع معتقد ایشان استکشافی کنم، و بکوشم تا بینتی صادق و دلپذیر بدست آید. این اجتهاد بجای آوردم، و شرایط بحث اندر آن بغایت رسانیدم. و هر طایفه که دیدم در ترجیح دین و تفضیل مذهب خویش اسخنی می گفتند، و گرد تقبیح ملت و نفی حجت مخالفان می گشتند. بهیچ تأویل بر پی ایشان نتوانستم رفتن، و درد خویش را درمان نیافتم، و روشن شد که بنای سخن ایشان بر هوا بود، و هیچ چیز نگشاد که ضمیر اهل خرد آن را قبول کردی، اندیشیدم که اگر از پس چندین اختلاف رای، متابعت این طائفه گیرم و قول صاحب غرض باور دارم همچنان نادان باشم که آندزد الخ»^۱.

۳- نسخه «ع»: «فقلت لها: یا نفس أما تعرفین نفعك من ضرک ألا تنهین عن تمنی ما لا یناله احد إلا قل انتفاعه به، و کثر عناؤه فیه، و اشتدت المؤونة علیه و

۱ - در چند سطر فوق، الفاظ و جملات مترادف متعددی بکار رفته است. و بطور کلی هر گونه استعمال مترادف را باید از اضافات ابوالمعالی نصرالله بر متن عربی کلیله و دمنه دانست چه شیوه ابن المقفع برای اجاز استوار است و از اطناب و تشبیه و مترادف بدور تا آنکه در قرن سوم استعمال مترادفات در نثر عربی معمول گردید و جاحظ را می توان پیشرو این سبک بشمار آورد هر چند شیوه نویسندگانی اش متمایل بایجاز است ولی نه ایجاز ابن مقفع چه ایجاز و اطناب دو امر اعتباری هستند. و در آغاز قرن ششم هجری استعمال مترادفات و تشبیهات در زبان فارسی دری نیز بتاثیر زبان عربی رونق گرفت. و ابوالمعالی از راژندان این شیوه در نثر فارسی بشمار می آید. و سپس دیگران به تقلید از وی آثار گرانبهایی در نثر فارسی بوجود آورده اند که تعداد آنها فزون از چهل اثر است.

۲ نقل از باب برزویه طبیب ص ۴۸ - ۴۹ بامقابله نسخه عبدالعظیم قریب و چند نسخه خطی دیگر.

عظمت المشقة لديه بعد فراقه. يا نفس أما تذكرين ما بعد هذه الدار فينسيك
 ما تشرهين إليه منها. ألا تستحين من مشاركة الفجار في حب هذه العاجلة الفانية
 التي من كان في يده شيء منها، فليس له وليس بياق عليه؛ فلا يألؤها إلا المعترون
 الجاهلون. يا نفس انظري في أمرك وانصرفي عن هذا السفه وأقبلي بقوتك
 وسعبك على تقديم الخير. وإياك والشر. واذكري أن هذا الجسد موجود لأفان
 وأنه مملوء إخلالاً فاسدة قدرة تعقدتها الحياة، والحياة إلى نفاذ كالصنم المفصلة
 أعضائه إذا ركبت و وضعت يجمعها مسمار واحد، ويضم بعضها إلى بعض
 فإذا أخذ ذلك المسمار تساقطت الأوصال. يا نفس لا تغتري بصحبة أحبائك
 وأصحابك، ولا تحرصي على ذلك كل الحرص فان صحبتهم على ما فيها من
 السرور كثيرة المؤونة وعاقبة ذلك الفراق. ومثلها مثل المغرفة التي تستعمل في
 حذتها السخونة المرق، فإذا انكسرت صارت وقوداً. يا نفس لا يحتملك
 أهلك وأقاربك على جمع ما تهلكين فيه ارادة صلتهم. فإذا أنت كالذخنة الأرجة
 التي تحترق ويذهب آخرون بريحتها. يا نفس لا يبعد عليك أمر الآخرة فتميل
 إلى العاجلة في استعجال القليل وبيع الكثير باليسير كالتاجر الذي كان له ملاءمة
 من الصندل فقال: إن بعته وزناً طال على فباعه جزافاً بأبخس الثمن. وقد وجدت
 آراء الناس مختلفة واهواءهم متباينة وكل على كل رادو له عدو ومغتاب ولقوله
 مخالف فلما رأيت ذلك لم أجد إلى متابعة احد منهم سبيلاً وعرفت أنني إن
 صدقت احداً منهم لا أعلم لي بحاله كنت في ذلك كالمصدق المخدوع الذي
 زعموا في شأنه «.....».

١ - باب «برزويه»، ترجمة بزرجمهر بن البختگان، ص ٨١، ٨٢ نسخة
 محمد حسن نائل المرصفي. بأنك مقايسه بين اين سه متن روشن ميگردد كه متن
 عربي نسخه گویدی تاچه حد به متن فارسی كليله ودمنه بهرامشاهی نزدیک است
 ودر بسیاری از عبارات والفاظ عیناً یکی است. و متن عربي در نسخه نائل مرصفي
 با سایر نسخ عربي مطابقت دارد جز در بعضی از الفاظ كه باهم اختلاف ناچیز
 دارند. اما نسخه الابولویس شیخو به نسخه گویدی نزدیکتر است.

ب - مثل روشنائی برق ومثل کرم ابریشم :

۱ - نسخه «گ»: «او کالبرق یضییء قلیلاً، ویذهب وشیکاً، ویبقی الانسان فی الظلمة متحیراً، او کدودة الأبریسم التي لا یزداد الأبریسم علی نفسه لفاً لآزادات عن الخروج منه بعداً»^۱.

۲ - نسخه «ب»: «چون روشنائی برق بی دوام و ثبات است... و آدمی رادر کسب آن چون کرم پیلهدان که هر چند بیش تند بندسخت تر گردد، و خلاص متعذر تر شود»^۲.

۳ - نسخه «ع»: «کالبرق الذی یضییء قلیلاً، ویذهب وشیکاً ویبقی راجیه فی الظلام، و کدودة الأبریسم التي لا تزداد علی نفسها لفاً لآزادات تشبکاو من الخروج بعداً»^۳.

۱ - فقره ۱ نسخه گویدی .

۲ - باب برزویه طبیب ص ۵۳ نسخه استاد مجتبی مینوی .

۳ - باب برزویه طبیب ص ۳۶ نسخه دکتر عبدالوهاب عزام و ص ۱۰۰ نسخه خلیل یازجی و ص ۳۹ نسخه الاب لویس شیخو که در تعبیر و استعمال کلمات باهم اندکی تفاوت دارند. و اما سه نسخه عربی دوساسی، نائل مرصفی و احمد حسن طباطبای از این مثل تهی است. و گویا گویدی هنگام استخراج عبارات کلیده و دمنه عربی از روی نسخه های خطی که در اختیار داشته از سه نسخه خطی دکتر عبدالوهاب عزام، خلیل یازجی و الاب لویس شیخو بی اطلاع بوده و با نهادست نیافته است. و جالب آنکه مضمون مثل کرم ابریشم با نگونه که در نسخه دکتر عبدالوهاب عزام آمده به ترجمه فارسی ابوالمعالی نزدیکتر است، و از نظر استعمال فعل و ضمیر و تقدیم و تاخیر جارو مجرور از نسخه گویدی و دو نسخه خلیل یازجی و الاب لویس شیخو نیز راجح تر. بهر حال این دگرگونی و اختلاف که در عبارات نسخه های مختلف کلیده و دمنه عربی دیده میشود بان پایه است که پژوهنده راجرات آن نیست که بخواهد درباره روش ترجمه ابوالمعالی از راه مقایسه با متن عربی آنها با اعتمادیک یا دو نسخه غیر معتبر چاپی بدآوری بر خرید و بضرس قاطع اظهار نظر کند. و چنانچه توفیق یاروایام مساعد گردد در مقاله آینده از موارد اختلاف کلیده و دمنه بهرامشاهی یا سایر نسخه های کلیده و دمنه عربی با خوانندگان گرامی و ارجمند سخن خواهیم گفت ان شاء الله .

ج - «داستان دمنه که چون بسلك ملازمان شیر در آمد :

۱ - نسخه «گ»: «فلما عرف دمنه أن الاسد قد اعجب به قال: إن رعیه الملك و من يحضر بابه أجد أن يعرف الملك ما عندهم من الرأى و النصيحة فانه لا ينتفع بهم ولا ينزلهم منازلهم دون أن يعرفهم باخلاقهم، كالزرع المدفون فى الأرض من الحنطة و الشعير لا يستطيع احد أن يعرفه دون أن يظهر بنفسه. فحق لمن صحب الملك أن يطلعه على ما عنده من المنفعة و الرأى و الأدب لينتفع منه الملك بما يريد. فانه يقال: شيطان ليس لاحد وان كان ملكا أن يضع شيئا منهما فى غير موضعه و لأن يزيله عن منزلته: احدهما حلية الرأس و الآخر حلية القدم فانه يعد جاهلا من وضع على رأسه حلية قدميه، و على قدميه حلية رأسه. و من يقيس البياقوت و اللؤلؤ بالرصاص فليس ذلك بما يضر قيمتهما ولكنه جهل من قاس جوهر أنفيسا بعرض خسيس. و كذلك يقال: لا يصحب الرجل صاحبا لا يعرف يمينه فضلا عن شماله، و إنما يستخرج ما عند الرجال و ولاتهم و ما عند الجنود و قوادهم و ما عند اهل الدين و علماءهم. فان كثرة الاعوان إذا لم يكونوا ذوى بصيرة بالعمل لم يصلوا إلى مصالح عملهم فان العمل ليس رجاؤه بكثرة الاعوان لكن بصالح الاعمال، و حسن تدبير العمال. و العمل الذى يحتاج فيه إلى الجذوع لا يجدى فيه القصب و لو كان كثير أفأنت الآن حقيق الاتحقر..... كالجرذ الذى هو فى البيت مجاور غير أنه لما كان لارباب البيت مضار يختطف ذخائرهم و يفسد قوتهم كره و سعى عليه. و البازى لما كان وحشياً غير أنه نافع اكرم اقتنائه»^۱.

۲ - نسخه «ب»: «و دانست - دمنه - که افسون او در گوش شیر مؤثر آمد، گفت: واجب است بر کافه خدم و حشم ملک که آنچه ایشان را فراز آید از نصیحت، باز نمایند، و مقدار دانش و فهم خویش معلوم رای پادشاه گردانند که ملک تا اتباع خویش را نیکو نشناسد، و بر اندازة رای

۱ - نقل از فقرات (۱۴)، (۱۵) نسخه گویدی.

و رویت و اخلاص و مناصحت هر يك واقف نباشد از خدمت ایشان انتفاعی نتواند گرفت ، و در اصطناع ایشان مثال نتواند داد . چه دانه مادام که در پرده خاك نهان است هیچ کس در پروردن اوسعی ننماید چون نقاب خاك از چهره خویش بگشاید ، و روی زمین را زیور زمر دین بست معلوم گردد که چیست ، لاشك آن را بیوروند ، و از ثمرت آن منفعت گیرند^۱ و از حقوق رعیت بر ملک آن است که هر يك را بر مقدار مروت و يك دلی و نصیحت بدرجه ای رساند ، و بهوی در مراتب ، تقدیم و تأخیر نفرماید که دو کار از عزائم پادشاهان غریب نماید: حلیت سر بر پای بستن و پیرایه پای بر سر آویختن . و یاقوت و مروارید را در سرب و ارزیز نشاندن در آن تحقیر جواهر نباشد لکن عقل فرمایند بنزدیک اهل خرد مطعون گردد . و انبوهی باران که دور بین و کاردان نباشند عین مضرت است ، و نفاذ کار با اهل بصیرت و فهم تواند بود نه به انبوهی انصار و اعوان و هر که با قوت با خویشتن دارد گران بار نگردد و بدان هر غرض حاصل آید . و آنکه سنگ در کیسه کند رنجور گردد و روز حاجت بدان چیزی نیابد . و موش مردمان را همسایه و هم خانه است چون مودی می باشد او را از خانه بیرون می فرستند ، و در هلاک او سعی واجب می بینند . و باز اگر چه وحشی و غریب است چون بدو حاجت و ازو منفعت است با کرامی هر چه تمامتر او را بدست آرند ، و از دست ملوک برای او مرکیب سازند^۲ .

۱ همانگونه که ملاحظه مینمائید مثل دانه در متن عربی بایجاز آمده ولی ابوالمعالی درباره آن بسط سخن داده است . و این امر را نمی توان معیار اختلاف بین کلیله و دمنه عربی و کلیله و دمنه بهرامشاهی دانست چه بطوریکه قبلاً اشاره شد ابن المقفع بمقتضای سبک نگارش عصرش در ترجمه کلیله و دمنه سخن بایجاز آورده ، و ابوالمعالی بعکس روی راه اطناب پیموده است قطع نظر از اضافات و زیاداتی را که خود بمقتضای سبک نویسندگی آن زمان بر متن عربی افزوده است و مادر این مقایسه فقط نظر به قسمت اول داشته ایم .

۲ - باب الاسد و الثور ص ۶۷ ، ۶۹ نسخه استاد مجتبی مینوی

۳ - نسخه «ع»: «فلما عرف دمنه ان الاسد قد اعجب به قال: إن رعية تحضر باب الملك رجاء أن يعرف ما عندها من علم وافر. وقد يقال: إن الفضل في أمرين: فضل المقاتل على المقاتل والعالم على العالم. وإن كثرة الاعوان إذا لم يكونوا مختبرين ربما تكون مضرة على العمل، فإن العمل ليس رجاءه بكثرة الاعوان ولكن بصالحى الاعوان؛ ومثل ذلك مثل الرجل الذى يحمل الحجر الثقيل فيثقل به نفسه ولا يجد له ثمناً. والرجل الذى يحتاج الى الجذوع لا يجزئه القصب و ان كثر، فأنت الان ايها الملك حقيق ألا تحقر...»^۱.

د - داستان ترسیدن شیر از بانگ گاو و پند دادن دمنه شیرا :

۱ - نسخه «گ»: «فقال الاسد: هذا الصوت الذى اسمع لادرى

۱ - باب الاسد والثور ص ۱۰۶ نسخه محمد حسن نائل المرصفي . ص ۵۹ نسخه دوساسی (خطی مستنسخ از روی نسخه چاپی که در کتابخانه نویسنده موجود است) . ص ۱۱۲ نسخه احمد حسن طباره و ص ۱۰۳ نسخه مصطفی منفلوطی . داستان مزبور در این چهار نسخه با اندکی تفاوت در تعبیر ، یکسان آمده است. و امامثل حلیت سر وزینت پای فقط در سه نسخه دکتر عبدالوهاب عزام ص ۵۲ - ۵۳ ، الاب لویس شیخوس ۶۰ چاپ دوم و خلیل یازجی ص ۱۲۰ - ۱۲۱ آمده و سایر نسخ عربی از آن تهی است . ومثل موش و باز که در ترجمه ابوالمعالی و نسخه گویدی آمده بجز در این سه نسخه در هیچ يك از نسخه های مشهور کلپله و دمنه عربی یافته نشده، و چون متن این سه نسخه را با ترجمه ابوالمعالی مقایسه کنیم ملاحظه خواهیم کرد که ترجمه ابوالمعالی به متن نسخه گویدی نزدیکتر است. و اما مثل حمل سنگ و یاقوت در نسخه گویدی نیامده است ولی در دو نسخه دکتر عبدالوهاب عزام و خلیل یازجی و نیز کلپله و دمنه بهرامشاهی آمده و در بقیه نسخ عربی کلپله و دمنه تنها بمثل حمل سنگ اکتفا گردیده کما اینکه در نسخه الاب لویس شیخو فقط مثل حمل یاقوت آمده است. و امامثل و العمل الذى يحتاج فيه الى الجذوع» در نسخه های عزام، یازجی ، گویدی، دوساسی، مرصفي، طباره و منفلوطی آمده و تنها نسخه الاب لویس شیخو و کلپله و دمنه بهرامشاهی از این مثل تهی است .

ما هو؟ غیر آنه خلقی أن تكون الجثة على قدر الصوت والشدة على قدر الجثة فان كان ذلك كما في ذهني فليس مكانها هذا بمكان، قال دمنه: فهل راب الملك شيء غير هذا الصوت قال: لا، قال دمنه: فليس يليق بالملك ان يدع مكانه لهذا الصوت فان السكر الضعيف آفته الماء وآفة الشرف الصلف و المروءة آفتها لنميمة وآفة القلب الضعيف الصوت الشديد. وفي بعض الامثال بيان أنه ليس كل الاصوات تهاب»^۱.

۲ - نسخه «ع»: «فسأله هل راب الملك سماع هذا الصوت قال: لم يربني شيء سوى ذلك، قال دمنه: ليس الملك بحقيق ان يدع مكانه لأجل صوت، فقد قالت العلماء: ليس من كل الاصوات تجب الهيبة»^۲.

۳ - نسخه «ب»: «گفت - شیر - سبب، آن آواز است که می شنوی نمیدانم که از کدام جانب است لیکن گمان میبرم که قوت و ترکیب صاحب آن فراخور آواز باشد اگر چنین است مرا اینجا مقام صواب نباشد دمنه گفت: جز این آواز ملک راهیچ ریستی بوده است؟ شیر گفت: نه، دمنه گفت: نشاید که ملک بدین سبب مکان خویش خالی گذارد، از وطن مألوف هجرت کند که گفته اند: آفت عقل تصلف است و آفت مروت چربک و آفت دل ضعیف آواز قوی. و در امثال آمده است که بهر آوازی بلند و چنّه قوی التفات نباید نمود»^۳.

۱ - فقرة (۱۵) نسخه گویدی .

۲ - باب الاسد والثور ص ۱۱۴ نسخه احمد حسن طیاره، ص ۱۲۳ نسخه خلیل یازجی، ص ۶۰ نسخه دوساسی (دست نویس) ، ص ۱۰۶-۱۰۷ نسخه محمد حسن نائل مرصفي و ص ۱۰۴ نسخه مصطفی لطفی منغلوطی واختلاف این نسخهها در مورد متن فوق بسیار اندک است بجز نسخه خلیل یازجی که عبارت مشابهت بین آواز وجثه را که در نسخه گویدی آمده نیز دارد.

۳ - باب الاسد والثور ص ۶۷ نسخه استاد عبدالعظیم قریب و امامتن نسخه عربی الاب لويس شيخو ص ۶۱-۶۲ و نسخه عربی دکتر عبدالوهاب عزام ص ۵۴-۵۵.

ح - داستان روباه و طبل :

۱ - نسخه «گگ»: «زعموا أن ثعلباً جائعاً أتى على أجمه فيها طبل ملقى إلى جانب شجرة فكلما هبت الريح قرعت قضبان الشجرة ذلك الطبل فيعطى حساً هائلاً فلما سمع الثعلب ذلك الصوت...»^۱

۲ - نسخه (ب): «گفت آورده اند که روباهی در بیشه رفت آنجا طبلی دید پهلوی درختی افکنده، و هر گاه باد بجستی شاخ درخت بر طبل رسیدی آواز سهمناک بگوش روباه آمدی چون روباه ضخامت جثه بدید و مهابت آواز بشنید...»^۲

۳ - نسخه (ع): «زعموا أن ثعلباً أتى أجمه فيها طبل معلق على شجرة وكلماهبت الريح على قضبان تلك الشجرة حررتها فضربت الطبل فسمع له صوت عظيم فتوجه الثعلب نحوه لأجل ما سمع من عظيم صوته...»^۳

→ با نسخه گویدی تقریباً یکسان است و در نتیجه به ترجمه فارسی ابوالمعالی نزدیکتر می باشد بر خلاف سایر نسخه های عربی کلیله و دمنه که با متن عربی نسخه گویدی و متن فارسی کلیله و دمنه بهرامشاهی اختلاف کلی دارند همانگونه که ملاحظه گردید .

۱ - قفرة (۱۶) نسخه گویدی .

۲ - باب الاسد والثور ص ۶۸-۶۹ نسخه اسناد عبدالعظیم قریب .

۳ - باب الاسد والثور ص ۱۰۸ نسخه محمد حسن نائل مرصفي، ص ۵۵ نسخه دکتر عبدالوهاب عزام، ص ۱۰۵ نسخه مصطفی لطفی منفلوطی، ص ۶۰ نسخه دوساسی، ص ۱۱۴ نسخه احمد حسن طبارة، ص ۱۲۴ نسخه خليل يازجى و ص ۶۲ نسخه الاب لويس شيخو (چاپ دوم). و نکته جالب آنکه تنها در سه نسخه گویدی، دکتر عبدالوهاب عزام و لويس شيخو برای گرگ صفت گرگ سنه (جائغ) آمده است ولی در بقیه نسخه های عربی و کلیله و دمنه بهرامشاهی نیز برای گرگ صفتی ذکر نگردیده است. و اینگونه اختلاف، کارمقایله متن فارسی کلیله و دمنه بهرامشاهی را با متن عربی ابن المقفع دشوار میسازد اذنا همانطور که گفتیم نباید بیک یا دو متن عربی کلیله و دمنه بسنده کرد چه در اینصورت پایه ملاک و معیار هر گونه داوری بین متن فارسی ابوالمعالی و کلیله و دمنه عربی سست و متزلزل گشته و از درجه اعتبار علمی ساقط خواهد بود.

ط - داستان جنگ شبرو گاو و رفتن كليله و دمنه به نزد شير:

١ - نسخه (كك): «قال - كليله -: ما الذى انتهى اليه امرك قال - دمنه -: فرغت منه ولم يبق إلا أن يتلاقيا - الاسد و الثور - فلاأظنهما يتخاطبان بكلمة دون ان يحمل بعضهما على بعض فقد أتقنت الحيلة كما تحب واحب فلا تشكن فى ذلك و لاتظن أن الاخاء يدوم بين الاخوين اذا احتال فى قطعه ذو الحيلة الرفيق العالم بمواقع الرأى فانطلق كليله و دمنه الى الاسد ليحضراه غداة فوافقا شربة و قد دخل على الاسد فلما رآه الاسد أقمى على إسته وصرأذنيه و حلق بشدة نظره اليه و حرك ذنبه ، و كنس بهما حوله فلم يشك الثور فى أنه يريد قتاله فقال فى نفسه : ما صاحب السلطان فيما لا يأمن بوادره و تغير نفسه عليه عندما يلقى اليه أهل البغى و الكذب إلا صاحب الحية و مجاورها فى بيته و فراشه، و كذلك مجاور الاسد فى الأجمة او كسابع الماء الذى وجد فيه التماسيح فلا يدري متى يستدر منها شىء. فنظر الاسد الى حاله قد تغير و رأى العلامات التى ذكرها له دمنه فزأر الاسد و ثب من مكانه الى شربة فتلقاه الثور بقلب قوى و جنان ملىء و نشب بينهما القتال و اشتد النضال الى ان سالت منهما الدماء فلما نظر كليله الى دم الاسد قد سال قال لدمنه: انظرايها الفشل لرأيك التعميس و حيلتك الفشلة ما أنكرها و أساء عاقبتها و الذى آل اليه حال الاسد من الجهد و النصب قال دمنه: فما الذى رأيت من سوء العاقبة قال كليله: صرخ الاسد و هلاك الثور و وقوع الفتنة و تعليم الجند سوء الظن بالملك مع ما استبان لى من خرقك انك ما استعملت الرفق أفما علمت ان اخرق الخرق من كلف صاحبه القتال و هو عنه غنى أو ليس الرجل ربما امكنته فرصة فى القتال فتركها مخافة التعرض للمخاطرة و رجاء ان يقدر على صاحبه بغير ذلك فاذا كان وزير السلطان يأمره بالمحاربة فيما يقدر على قضاء حاجته بالمسالمة فهو أشد

عداوة من عدوه له. و من أراد المکر والخديعة ولم يعرف وجه الأمر الذي يأتيه منه كان عمله كعملك ولم ازل منذ رايت شرهك و سمعت كلامك أتوقع داهية تأتي بهاتكون و بالأعليك و يلحقني غبارها الى ان رأيت خرقك في صنيعك الذميم فان العاقل يبدأ بالنظر في الامور قبل تلبسه بها فمارجا ان يتم به ما يريد اقدم عليه و ما تخاوف عاقبته، ولو ظن ان لا يتم ذلك الا بخرق أحجم عنه.. و قد قيل: انه ليس شيء أهلك للسلطان من صاحب يحسن القول ولا يحسن العمل ولا خير في القول إلا مع العمل، و لافي المنظر إلا مع المخبر (الخبر) ولا في المال إلا مع الجود و لافي الصديق إلا مع الوفاء و لافي الفقه إلا مع الورع و لافي الصدقة إلا مع النية و لافي الحياة إلا مع الصحة فقد توسطت امرأ لا يداويه إلا العاقل الرفيق العالم و اعلم ان الادب يذهب عن العاقل السكر و يزيد الاحمق سكرأ كما أن النهار يزيد كل ذي بصير بصراً و يطمس نظر الوطواط و قد كان يقال: لكل شيء آفة فآفة الشديد العجز و آفة العقل العجب و آفة الحسن الصلف و آفة الحلم الذل و آفة الاصلاح الشح و آفة الجود التبذير و آفة الحياء الضعف و قد أذكرني أمرك شيئاً كنت سمعته يقال في السلطان: إنه اذا كان صالحاً، و كان وزراؤه و زراء سوء امتنع خيره من الناس فلم يجترىء عليه احد، و لم يدن منه الكافة. و إنما مثله في ذلك مثل الماء الصافي الطيب الذي فيه التماسيح فلا يستطيع احد و ان كان سابعاً و هو محتاج الى الماء ان يدخله فانك أردت أن لا يدن من الاسد غيرك و إنما السلطان باصحابه كالبحر بامواجه و من الحمق و الخرق التماس الرجل الاخوان بغير الوفاء و الأجر بالرياء و مودة النساء بالغلظة و ان ينفع الرجل نفسه بضر غيره و العلم بالدعة و لكني عن هذه المقالة غني و تارك تأديبي إياك و اعلم أن الأمر في ذلك كما قال الرجل للطائر الخ^١.

۲- نسخه (ب): «کلیله گفت: کار کجا رسانیدی گفت فراغی هر چه تمامتر روی نمود^۱. پس هر دو بسوی شیر رفتند اتفاق را گاو بر اثر ایشان برسید^۲ چون شیر او را بدید راست ایستاد و میگرید و دم بر زمین همیزد^۳ شتر به^۴ دانست که قصد او دارد با خود گفت خدمتکار سلطان در خوف و حیرت چون همخانه^۵ مار و همخوابه^۶ شیر است اگر چه مار خفته و شیر نهفته باشد آخر این سر بر آرد و شیر دهان باز کند^۷ این معنی می اندیشید و جنگ را می ساخت و چپ و راست سرو میگرد^۸. چون شیر تشر او را مشاهده کرد برجست و هر دو جنگ آغاز نهادند خون از جانین روان شد کلیله آن بدید روی بدمنه آورد و گفت: بنگرای نادان در و خامت عاقبت حیل^۹ خویش، دمنه گفت: عاقبت و خیم کدام است گفت: رنج نفس شیر و وسعت نقض عهد و هلاک گاو و هدر شدن خون او و پریشانی لشکر و تفرقه کل سپاه^{۱۰} و ظهور

۱ - فراغ هر چه شاهدتر و زیباتر روی مینماید (ص ۱۱۴ نسخه استاد مجتبی مینوی).

۲ - اتفاق را گاو با ایشان برابر رسید (ص ۱۱۴ نسخه استاد مجتبی مینوی).

۳ - دم، چون مار می پیچانید (ص ۱۱۴ نسخه استاد مجتبی مینوی).

۴ - نام گاو در نسخه استاد مجتبی مینوی شتر به با حرف نون و زای ضبط شده آمده است مانند نسخه عربی دکتر عبدالوهاب عزام ولی در سایر نسخه های عربی «شتر به» باتای منقو^۵ آمده است و همچنین در نسخه فارسی استاد عبدالعظیم قریب .

۵ - در نسخه های عربی خلیل یازجی، دوساسی، نائل مرصفی، منفلوطی و طباره مثال شیر را ندارد. و اما نسخه های عربی گویدی، شیخ و عبدالوهاب عزام علاوه بر دو مثل مار و شیر مثل مرد شناور و تمساح را نیز آورده است.

۶ - جمله «و چپ...» در نسخه استاد مجتبی مینوی نیامده است .

۷ - در نسخه استاد مجتبی مینوی کلمه «سپاه» بدون «کل» آمده و بصواب نزدیکتر است.

عجز تودر دعوی که بی رنج شیر، این شغل بسر برم^۱ و برفق، اینکار بپردازم
 و بدین جای رسانیدی. و نادانتر مردمان آنست که مخدوم را بی حاجت،
 در کارزار افکند، و خردمندان در حال قوت و استیلا و توانائی و استعلا از
 جنگک عزلت گرفته اند^۲، و از بیدار کردن فتنه و تعرض مخاطره تخرز و
 تجنب واجب دیده که وزیر چون پادشاه را بر جنگک تحریض نماید در
 کاری که برفق و صلح تدارک پذیرد برهان حمق و غباوت خویش نموده
 باشد و حجت ابلهیی و خیانت گواه کرده. و پوشیده نماند که رای در رتبت
 بر شجاعت مقدم است که کارهای شمشیر به رای توان گذارد، و آنچه به رای
 دست دهد شمشیر دو دسته^۳ در گرد آن نرسد^۴ چه هر کجا رای سست بود
 شجاعت قوی مفید نباشد چنانکه ضعیف دل و رکیک اندیشه رادر محاورت،
 زبان کند شود و فصاحت و چرب سخنی دست نگیرد و مرا همیشه اعجاب
 تو و مغرور بودن تو به رای خویش و مفتون گشتن بجاه دنیای فریبنده که
 مانند خدعه غول و عشوه سرابست^۵ معلوم بود لیکن در اظهار آن تأملی
 می کردم که مگر انتباهی یابی، و از خواب غفلت بیدار شوی چون از حد
 بگذشت وقت است که از کمال نادانی و جهالت و فرط پرده دریدگی تو آندکی
 باز گویم^۶ و بعضی از معایب رای و مقابح فعل تو بر شمرم، و آن از دریا

- ۱ - عبارت «بی رنج شیر...» در نسخه استاد مجتبی مینوی نیامده است.
- ۲ - در نسخه استاد مجتبی مینوی چنین آمده: «از جنگک چون خرچنگ
 پس خزیده اند». ص ۱۱۵ و این تشبیه در هیچ يك از نسخه های مشهور کاپله و دمنه
 عربی که نویسنده در اختیار داشت دیده نشد.
- ۳ - «دو اسبه» در نسخه استاد مجتبی مینوی -
- ۴ - مثال شمشیر فقط در کاپله و دمنه بهرامشاهی آمده و سایر نسخ مشهور
 کاپله و دمنه عربی این مثل را ندارد.
- ۵ - مثل «خدعه...» در نسخه های معتبر کاپله و دمنه عربی دیده نشد.
- ۶ - که از کمال نادانی و جهالت و حمق و ضلالت تو آندکی باز گویم
 (نسخه استاد مجتبی مینوی).

قطره و از کوه ذره بود. و گفته اند: که پادشاه راهیچ خطر چون وزیری نیست که قول او بر فعل او رجحان و گفتار بر کردار مزیت دارد، و تو این مزاج داری، و سخن تو بر هنر تو راجح است و شیر بحدیث تو فریفته شد. و گویند: که در قول بی عمل و منظر بی مخبر و وسایل بی خرد و دوستی بی وفا و علم بی صلاح و صدقه بی نیت و زندگانی بی أمن و صحت، فایده ای بیشتر نباشد و پادشاه اگر چه بذات خویش عادل و کم آزار باشد چون وزیر، بد کردار باشد منافع عدل و رأفت او از رعایا بریده گرداند چون آب خوش و صافی که در او نهنگ باشد هیچ شناور تشنه اگر محتاج گذشتن باشد نه دست بدان دراز کند و نه پای در آن بیارد نهاد. و زینت ملوک خدمتکاران مهذب و چاکران کاردانند. و تو میخواهی که کسی دیگر را در خدمت شیر مجال نیفتد و قربت و اعتماد بر تو مقصور باشد. و غایت نادانی است طلب منفعت خویش در مضرت دیگران و توقع دوستان مخلص بی وفاداری و رنج کشی و چشم داشتن بثواب آخرت بر یاد عبادت و معاشقت زنان بدرشت خوئی و آموختن علم با سایش و راحت لیکن در این گفتار فایده نیست چون میدانم که در تو اثر نخواهد کرد و مثل من با تو چنانست که مردی مرغی را میگفت»^۱.

۳- نسخه (ع). «قال کلیلة: ألام انتهى عملك الذی كنت فيه قال دمنة: قریب من الفراغ علی ما احب و تحب ثم ان کلیلة و دمنة انطلقا جمیعاً لیحضرا قتال الاسد و الثور و ينظر اما یجری بینهما، و یعاینا ما یؤول الیه امرهما و جاء شربة فدخل علی الاسد فرآه مقعياً کما وصفه له دمنة فقال: ما صاحب السلطان إلا کصاحب الحیة الی فی صدره لایدری متی تهیج به ثم ان الاسد نظر الی الثور فرأی الدلالات الی ذکرها له دمنة فلم یشک أنه جاء لقتاله فوائبه و نشأ بینهما الحرب و اشتد قتال الثور و الاسد، و سالت بینهما الدماء فلم أرأی

۱- باب الاسد و الثور ص ۱۰۲-۱۰۵-۱۰۶ نسخه استناد عبدالعظیم قریب.

کلیله أن الاسد قد بلغ منه ما بلغ قال لدمنة: انما السلطان باصحابه و البحر
بماوجه و ما عظمتی و تأدیسی إياک كما قال الرجل للطائر الخ».

ی - داستان دوشربک که یکی زبیرک و دیگری نادان بود:

۱- نسخه (گک): «فانصرف ذلك الخبيث الى أبيه و قص عليه قصته
و قال له: انى لم استشهد بالشجرة إلا أنى كنت عزمت على أمر و اتكلت فيه
عليك قال: و ما هو؟ قال: كنا احتقرنا الدنانير فى اصل شجرة عظيمة مجوفة
يدخل فيها الرجل من حيث لا يراه احد فأننا أسالك أن تمضى الليلة فتدخل
فيها فاذا جاء القاضي و سأل الشجرة تكلمت أنت من جوفها فقلت له: المغفل
أخذ الدنانير. قال له ابوه: يا بنى رب محتال او قعته حيلته فى ورطة و إياك ان
تكون محتالاً شبيهاً بالعلجوم قال الخبيث: و كيف كان ذلك، قال ابوه: زعموا
أن علجوماً جاورته حبة فكان العلجوم كلما أفرخ جاءته الحية و أكلت فراخه

۱ - باب الاسد و الثور ص ۱۴۱-۱۴۲ نسخه منفلوطى ، ص ۸۳ نسخه
دوساسى، ص ۱۵۷ نسخه طباره. اما نسخه شيخو ص ۹۱-۹۴ (چاپ دوم)، نسخه
خليل يازجى ص ۱۶۷-۱۷۰، نسخه نائل مرصفي ص ۱۴۳-۱۴۵ و نسخه دكتور
عبدالوهاب عزام ص ۸۷-۹۰ داستان مزبور را مانند نسخه گویدی و ترجمه
فارسی ابوالمعالي بتفصيل آورده اند ولى از نظر تعبير و کیفیت الفاظ بايکديگر
اختلاف دارند مثلاً صفاتی که برای علامت خشم شیر در همه نسخه ها حتى در نسخه
فارسی ابوالمعالي ذکر گردیده در نسخه دكتور عبدالوهاب عزام نیامده است
ولى جمله «و كما ان اللسان يدر که الضعف عن نهكة الفؤاد» تنها در نسخه عزام و نسخه
شيخو دیده می شود و ابوالمعالي آنرا اینگونه ترجمه کرده است و ضيف دل و رکیک
رای را در محاورت، زبان گنگ شود. و دیگر آنکه مثل «آفت» تنها در نسخه گویدی
آمده است و سایر نسخه های عربی کلیله و همچنين کلیله و دمنة بهرامشاهی اذاین
مثل تهی است. و امامثل روشنائی و خفاش فقط در نسخه های عربی گویدی و عزام و
شيخو و خليل يازجى و نائل مرصفي آمده و کلیله و دمنة بهرامشاهی و سایر
نسخه های عربی این مثل را ندارند. و شاید در آینده نسخه های از کلیله عربی
و کلیله بهرامشاهی بدست آید که خلاف این مقایسه را ثابت کند.

وكان الملجوم قد وافقه مكانه واستطابه فلم يؤثر تركه ففطن به سرطان فنادمه
دهراً فلما كان في بعض الأيام دنا منه وسأله عن حاله فخبره بما لقي من الحية
فقال له السرطان: أفلا أدلك على أمر تشتفي به من الحية قال: بلى، قال: ترى
ذلك الجحر فاني أعلم فيه ابن عرس وهو عدو الحيات فاجمع سمكاً كثيراً ثم
اجعله ما بين جحره وجحر الحية فان ابن عرس يأكل الأول فالأول حتى ينتهي
الى مكان الحية فيقتل، ففعل الملجوم ذلك و انتهى ابن عرس الى جحر الحية
فقتلها ثم عاد يلتمس السمك فلم يجد شيئاً حتى وقع على الملجوم وقتلها و
فراخها» .

۲ - نسخه «ب». «آن مغرور بخانه رفت^۲ و پدر را گفت که کار
زریک شفقت و ایستادگی تو باز بستست و من با اعتماد تو تعلق بگواهی
درخت کرده ام... گفت چیست آنچه بمن راست می شود گفت: میان درخت
گشاده ست چنانکه اگر يك دو کس در آن پنهان شود نتوان دید^۳ امشب
بیاید رفت و در میان آن بیود و فردا چون قاضی بیاید، گواهی چنانکه باید
بداد پیر گفت ای پسر بسا حیلتها که بر محتال وبال گردد و مباد مکر تو چون
مکر غول باشد گفت چگونه؟ گفت. غوکی در جوار ماری و طن داشت
هر گاه بچه کردی مار بخوردی و او بر پنج پایکی دوستی داشت بنزدیک
اورفت و گفت: ای بنادز کار مرا تدبیری اندیش که مرا خصم قوی و دشمن
مستولی پیدا آمده است نه با او مقاومت می توانم کردن و نه از اینجا
تحویل که موضع خوش ... پنج پایک گفت: با دشمن غالب توانا جز

۱ - فقره (۳۰) نسخه گویدی .

۲ - تنها در نسخه عربی شیخو کلمه خانه آمده است. «فانصرف الخبا الى بيته»

۳ - در نسخه استاد عبدالعظیم قریب چنین آمده «چنانکه اگر ده کس در

بمکدرست نتوان یافت و فلان جای یکی را سواست، یکی ماهی چند بگیر و بکش و پیش سوراخ را سوتاجایگاه مار می افکن تا راسویگان یگان می خورد چون بمار رسید ترا از جور او باز رهاند. غوک بدین حیلت مار را هلاک کرد روزی چند بر آن گذشت را سورا عادت باز خواست.... باردیگر هم بطلب ماهی بر آن سمت می رفت ماهی نیافت غوک را بابیچگان جمله بخورد^۲».

۳- نسخه (ع): «وكان الخب قد أمر أباه أن يذهب يلتوي (یتواری) الشجرة بحيث اذا سئلت أجاب...»^۳.

۵- داستان شیروبرائت شکال از تهمت پنهان کردن گوشت:

- ۱- در نسخه دکتر عبدالوهاب عزام جمله «راسو...» چنین آمده «ثم جعل ابن عرس يخرج بعد ذلك يلتمس العادة» ص ۹۳
- ۲- باب شیروگاو ص ۱۱۸-۱۱۹ نسخه استاد مجتبی مینوی.
- ۳- باب الاسد والثور، نسخه خطی موجود در کتابخانه شخصی نویسنده (تاریخ نسخ ۱۲۱۳هـ)، ص ۱۴۴ نسخه مصطفی لطفی منقلوطی، ص ۸۴ نسخه دو ساسی، ص ۱۴۸ نسخه محمدحسن نائل مرصفی، ص ۱۶۰ نسخه احمدحسن طباره. نسخه های نامبرده داستان غوک و مار را ندارند و جریان رفتن شریک زیرک به نزد پدر و خواستن از وی که در میان درخت برای دادن گواهی پنهان گردد در این نسخه ها با جمله کوتاه بیان گردیده در حالیکه در نسخه گویدی و کلیله و دمنه بهرامشاهی بتفصیل آمده است و در نسخه شیخو ص ۹۶-۹۷ از نظر تعبیر و بیان داستان غوک و مار شبیه به نسخه گویدی است و نسخه خلیل یازجی ص ۱۷۲-۱۷۳ هر چند داستان غوک و مار را آورده ولی از نظر تعبیر و محاوره بین شریک زیرک و پدرش با سه نسخه گویدی، شیخو و دکتر عزام اختلاف دارد و بطور کلی میتوان گفت که ازمتون فوق در درجه اول متن نسخه گویدی و در درجه دوم متن نسخه دکتر عبدالوهاب عزام و در درجه سوم متن نسخه شیخو و در درجه چهارم متن نسخه خلیل یازجی به ترجمه فارسی ابوالمعالی نزدیک میباشد. در دو نسخه شیخو و عزام محاوره بین شریک و پدرش از دو نسخه دیگر طولانی تر است.

۱ - نسخه (گک): «... تدعو^۱ الذين اتهموني فتسألهم عن الأمر الذي أوجوبه التهمة على فانك أيها الملك ان فتشت هؤلاء القوم واغلظت عليهم القول رجوت ان تعرف احداً منهم بذنبه حتى تؤمنه من سطوتك وتكفل له بالعفو عن جرمه ان صدقك قال الاسد: و كيف العفو عن اعتراف بالغائلة في نفسى و اهل بيتى قال ابن آوى: يكون ذلك بتكافى حسن الامور فدعا الاسد اصحاب تلك المكيدة الذين تباعوا على المكر با بن آوى ففرق بينهم وسألهم بالغ فى الفحص عنهم و هدهم و جعل لمن صدقه منهم فى القضية الأمان فاعترف بعضهم بالذى كانوا يبروا على مكيدة ابن آوى ثم اجمعوا على الاعتراف فوضح للاسد براءة ابن آوى فلما رأت أم الاسد قد استبان للاسد براءة ابن آوى قالت له: اذا كان قد سبق منك الأمان لهؤلاء بما لا سبيل اليه فسيبلك ان لا تقبل لاحد منهم سعاية إلا يبرهان يكون معهم يعنى عن النظر»^۲

۲ - نسخه (ب): «شیر گفتم وجه تفحص چیست گفتم: جماعتی را که این افترا کرده اند حاضر آرند و باستقصا از ایشان پرسیده شود که تخصیص من بدین حوالت و فرو گذاشتن کسانی که گوشت خورند و در آن مناقشت روادارند چه معنی داشت که روشن شدن این باب بی از این معنی ممکن نتواند بود و امید آنست که اگر ملک این بفرماید و چون خواهند که بستیهند بانگى برزند و تا کیدی رود که هر گاه راستی حال باز نمایند جرم ایشان بعفو مقابله کرده آید هر آینه نقاب ظن کاذب از چهره یقین صادق برداشته شود و نزاهت جانب من مقرر گردد. شیر گفتم چگونه عفو را مجال تواند بود در باب کسی که بقصد در حق من و اهل مملکت من معترف گشت. گفتم: بقا باد ملک را هر عفو که از کمال استیلا و بسطت و وفور استعلا و قدرت ارزانی باشد سراسر هنر است. . . شیر آن طائفه را که فتنه انگیزه

۱ - خطاب به شیر است از زبان شکال.

۲ - فقرة (۷۴) نسخه گویدی.

بودند از هم جدا کرد و در استکشاف غوامض و استنباط بواطن آن کار غلو و مبالغت واجب داشت و آمانی مؤکد داد اگر راستی حال نبوشانند، پس بعضی از ایشان اعتراف نمودند و تمامی مواضع و مباحث خویش مقرر گردانیدند و دیگران بضرورت، اقتدا کردند و براءت ساحت شکال ظاهر گشت. مادر شیر چون بدانتست که صدق شکال از غبار شبهت بیرون آمد و حجاب ریبت از جمال اخلاص برداشته شد شیر را گفت: این جماعت را آمانی داده شد و رجوع از آن ممکن نیست، لکن در این واقعه او را تجربتی افتاد بزرگ بدان عبرت گیرد... و از هیچ خائن سماع سعایتی جایز نشمرد مگر آن را برهانی بیند که در آن از تردد استغنا افتد^۱.

۳ - نسخه (ع): «... دخلت - أم الاسد - علی ابنها فقالت: یابنی بای ذنب امرت بقتل ابن آوی فاخبرها بالأمر فقالت: یابنی عجلت... فیینما ام الاسد تقص علیه هذه المقالة اذ دخل علیه بعض ثقاته فاخبره ببراءة ابن آوی فقالت أم الاسد: ان الملك بعدان اطلع علی براءة ابن آوی حقیق ان لا یرخص لمن سعی به...»^۲.

- ۱ - باب الاسد و ابن آوی نسخه استاد مجتبی مینوی ص ۳۲۳-۳۳۴ و ص ۲۵۵-۲۵۶ نسخه استاد عبدالعظیم قریب .
- ۲ - باب الاسد و ابن آوی نسخه طبایره ص ۲۸۹-۲۹۱، نسخه دکتر عزام ص ۲۵۲-۲۵۵، نسخه خلیل یازجی ص ۳۱۱-۳۱۴، نسخه دوساسی ص ۱۴۹-۱۵۰ نسخه نائل مرصفی ص ۲۴۹-۲۵۰ و نسخه منفلوطی ص ۲۵۹-۲۶۰ و قابل توجه آنکه کیفیت کشف بی گناهی شکال در نسخه های نامبرده با اختلافی ناچیز بهمان گونه که آورده ایم ضبط گردیده است و از این جهت با متن عربی نسخه گویدی و متن فارسی کلیله و دمنه بهرامشامی اختلاف فاحش دارند .

و - داستان رفتن پادشاه به نزد برهمن حکیم:

۱- نسخه «گگ»: «وقد علمت أيها الملك أن كارينون الحكيم عالم بالامور كلها فاحضره اليك ولا تغفل عن مشورته و اعرض عليه هذا الامر واطلعه على حالك فانه صدوق خبير وهو ايضاً من اصل البراهمة و أقواهم حدقا و أشدهم فراسةً و أوسعهم علماً و أغزرهم حلماً و أكثرهم نسكاً في الدين و رغبةً في الآخرة فان احببت فاقصص عليه رؤياك و أحلامك فان هو قال كقولهم فافعل ما أمروا به و أنت منشرح الصدر لما يكون قد ثبت عندك من رأى، و ان هو خالفهم و اخبرك بغشهم و تخريقهم فأنت أيها الملك قادر على من في ارضك منهم تمضى فيهم ما احببت و تكافيهم على ما منهم سمعت و علمت»^۲.

۲- نسخه (ب): «گفت - ايران دخت ملك را - : كارايدون حكيم برجای است هر چند اصل او براهيمه نزيديك است، اما در صدق و ديانت بریشان راجح است و حوادث عالم بيشر پيش چشم دارد و در عواقب كارها نظر او نافذتر است و علم و حلم او راجح شده است كيفيت خواب و تعبير براهيمه بروى كشف فرمايد از حقائق آن ملك را خبر دهد اگر تاويل هم بر آن مزاج گويد كه ایشان، شبهت زایل گردد و امضا و تنفيذ آن لازم آيد و اگر بخلاف آن اشارتي كند راى نايب ملك ميان حق و باطل مميز

۱ - اسم برهمن حكيم در نسخه فارسي استاد مجتبی مینوی «كارايدون» و در نسخه فارسي استاد عبدالعظيم قریب «كيارايدون» و در نسخه الاب شيخو «كتان ایزون» و در نسخه دكتر عزام «كتايارون» و در نسخه های عربی - دوساسی، نائل مرصفي، منفلوطنی، حسن طبارة و خليل يازجی - «كباريون» ضبط شده است و این اختلاف بدون شك ناشی از تصرف ناسخين است و نمیتوان بر مبنای يك يا دو نسخه مشهور كلیله عربی اعلام كلیله بهرامشاهی را مورد نقد و بررسی قرار داد چه در ضبط اعلام و اسامی اماكن در بین نسخه های عربی اختلاف، بسیار است.

۲ - فقرة (۷۶) نسخه گویدی.

باشد و نصیحت از خیانت نیکو شناسد، و نفاذ فرمان او را مانعی و حائلی نیست، و هر وقت که این مثال دهد چرخ و دهر را بدان استدرک ممکن نگردد»^۱.

۳ - نسخه (ع) : « فانطلق الی کباریون الحکیم فهو فطن عالم فاخبره عمار آیت فی رؤیاک واسأله عن وجهها وتأویلها»^۲.

ز - داستان نهادن تاج و کسوت از غوان به نزد ایران دخت :

۱ - نسخه (گگ) : « وأعطى - الملك - الاکلیل وحلة أرجوان

۱ - نقل از باب الملك والبراهمه ص ۳۶۶-۳۶۷ نسخه استاد مجتبی مینوی و ص ۲۸۲ نسخه استاد عبدالعظیم قیب که با نسخه استاد مینوی در برخی از کلمات اختلاف دارد مثلاً جمله اخیر «وهر وقت...» در آن نیامده است .

۲ - باب ایلاذ و بلاذ و ایراخت ص ۳۳۰ نسخه خلیل یازجی ، ص ۱۵۶ نسخه دوساسی، ص ۲۵۹ نسخه نائل مرصفی، ص ۲۷۴ نسخه منفلوطنی، ص ۳۰۶-۳۰۷ نسخه طبارة، ص ۲۸۲ نسخه بولاق ۱۹۳۱ م (المطبعة الاميرية) و اما دو نسخه شیخو و دکتر عزام با نسخی که ذکر شد اختلاف عمیق دارند و به متن نسخه گویدی نزدیکتر می باشند .

الف - متن نسخه شیخو: «و لکن انطلق الی کنان ابزون فاذا ذکر له امرک وسله عما بدالك فانه لیبب امین و لیس عندا حد شیء الا عنده أفضل منه وان کان اصله من البرهمیین فانه ناسک فقیه فان اشار علیک بمثل رأیهم نظرت وان خالف رأیه قولهم سکت ولم تمعل فی امرک». (ص ۱۸۳ چاپ دوم)

ب - متن نسخه دکتر عزام: «و لکن انطلق الی کنایا یرون فاذا ذکر له ذلك وسله عما احببت فانه لیبب امین و لیس عنده هؤلا شیء الا عنده أفضل منه و ان کان اصله من البرهمیین فانه ناسک مجتهد فقیه فان اشار علیک بمثل رأیهم فاتته الیه وان خالفهم فاعلم ان اولئك الکذبة أعداؤک أرادوا ادخال النقص علیک فی ملکک». (ص ۱۹۵ مطبعة المعارف بمصر).

لایراخت و يقال: إنه أخذ الأكليل واللباس ودفعها إلى بلاد^۱ فقال: احمل هذا بين يدي إلى مجلس الحریم فحمله بلاد فلما دخل الملك احضر النساء و قدم ایراخت وجورقتاه وقال لبلاد: ضع التاج واللباس. وأمر ایراخت ان تأخذ منهما ماشاعت فنظرت ایراخت ورأت كل ذلك سنياً فنظرت إلى بلاد و غمزته أن يشير عليها ماذا اختاره فأشار إليها بلاد أن خذی الثياب فلحق الملك بهما و برمزهما فادركت مالحق به الملك و خافت على نفسها و على بلاد من القتل فاخترت التاج بضد ما قصده لها بلاد. قيل: و عاش بلاد بعد ذلك اربعين سنة كلما دخل على الملك كسر عينيه حتى لا يظن الملك انه كان بينه و بين ایراخت يومئذ شيء و لولا قوة عقل ایراخت و بلاد عند الملك كان اعدمهما^۲.

۲ - نسخه (ب): «اما ملکه زمانه را در این کار خطری بزرگ بود و تاج و کسوت ارجوان بابت اوست ملک فرمود که هر دو بسرای باید رسانید و برخاست و برفت و ایران دخت و قومی دیگر که در موازنه آن بودند حاضر آمدند ملک فرمود که هر دو پیش ایران دخت باید نهاد تا یکی اختیار کند تاج در چشم او بهتر نمود در بلار نگر بست تا آنچه بردارد باستصواب او باشد او بجامه اشارت کرد و ملک سوی او التفاتی فرمود چون ایران دخت بشناخت که ملک را آن مفاوضت مشاهده افتاد تاج برگرفت تا ملک و قوف نیابد که میان ایشان مشاورتی رفت و بلار چشم خود را همچنان بگذاشت تا شاه نداند که اشارتی کرده است و بعد از آن چهل سال بزیست هر بار که پیش ملک آمدی چشم گز گرفتگی تا آن ظن بتحقیق

۱ - بادال مهمله، و این شکل بر خلاف سائر نسخه های عربی با آنچه

در نسخه ابوالمعالی ضبط شده شبیهتر است «بلار».

۲ - فقرة (۷۷) نسخه گویدی .

پیوندد، واگر نه نقل وزیر وزیر کی زن بودی هر دو جان بیاد دادندی»^۱.
 ۳ - نسخه (ع) : «ثم قال - الملك - لا یلاذ: خذ الاکلیل و الثیاب و
 احملها و اتبعنی بها الی مجلس النساء و دعا الملك ایراخت و حورقناه
 أکرم نسائه بین یدیه فقال لا یلاذ: دع الکسوة و الاکلیل بین یدی ایراخت
 لتأخذ أیها شاعت فوضعت الهدایا بین یدی ایراخت فأخذت منها الاکلیل و
 أخذت حورقناه کسوة من أفخر الثیاب وأحسنها»^۲.
 این بود نمونه از فقرات منتخب نسخه گویدی و مقابله آنها بامتن
 فارسی کلیده و دمنه بهرامشاهی و سایر متون عربی نسخه های مشهور کلیده
 و دمنه .

۱ - باب البیلاز و البراهمه ص ۲۸۶ - ۲۸۷ نسخه استاد عبدالعظیم قریب .
 ۲ - باب ایلاذ و بلاذ و ایراخت ص ۳۰۹ - ۳۱۰ نسخه طیاره، ص ۲۶۱
 نسخه نائل مرصفی، ص ۲۷۷ - ۲۷۸ نسخه منقلوطی، ص ۳۳۳ نسخه خلیل یازجی،
 ص ۲۵۲ نسخه (بولاق چاپ دوم) ۱۹۰۳ - م و ص ۱۵۷ - ۱۵۸ نسخه دوساسی . و
 اما دو نسخه الاب شیخوس ۱۸۶ و دکتر عزام ص ۱۹۸ - ۱۹۹ با نسخه گویدی ،
 تقریباً یکی است، و جالب آنکه نام همسر دوم پادشاه در نسخه دکتر عزام ذکر
 نگردیده و چون کلیده و دمنه بهرامشاهی باین عبارت «دعا ایراخت و مسامیه»
 اکتفا کرده است ولی سایر نسخ عربی و هم نسخه گویدی اسم همسر دوم پادشاه
 را آورده و به شکل های مختلف ضبط کرده اند .

و انشاء الله همانگونه که قبلاً اشاره شد در مقاله جداگانه از موارد اختلاف
 نسخه های کلیده و دمنه عربی و کلیده و دمنه بهرامشاهی بتفصیل سخن خواهیم گفت . و
 امید است که در این مقاله از دیگر نسخه های معتبر کلیده و دمنه عربی که در کتابخانه
 شخصی دانشمند محترم استاد مجتبی مینوی و کتابخانه شخصی فاضل محترم آقای احمد
 افشارشیرازی که سرمایه مادی و معنوی خود را بافتنای کتابهای ارزنده و نسخه های
 گرانبها و نادر مصروف داشته اند استفاده نمائیم و بییقین آنجنابان از ارائه
 هر گونه نسخه معتبری که در اختیار دارند نه تنها به نویسنده بلکه به همه پژوهندگان
 و دهر و ان فضیلت و دانش ضنت و دریغ نمی فرمایند .

نتیجه دیگری که از این مقابله می‌توان گرفت آن است که نسخه دوساسی با کلیله و دمنه بهرامشاهی اختلاف فاحش دارد، برخلاف نسخه دکتر عبدالوهاب عزام و نسخه الأب‌لویس شیخو که هر یک به ترتیب پس از نسخه گویدی با کلیله و دمنه بهرامشاهی وجه تشابه نزدیک دارند. در پایان، این نکته را هم باید یادآور شد که تنها مقابله فقرات نسخه گویدی بامتون عربی کلیله و دمنه وافی بمقصود نیست چه بسا مقابله این فقرات بامتون سانسکریت و متن سریانی کلیله و دمنه و بامتون دیگری که از متن عربی این مفتح ترجمه شده است فصل تازه‌ای را بر این بررسی کوتاه بگشاید. والله الموفق.

۱- سه سال پیش یکی از استادان ادبیات دانشگاه دهلی که از تهران دیدن می‌کرده نویسنده اظهار داشت که کهنه ترین متن سانسکریتی کلیله و دمنه که نسخه منحصر بفرد آن درموزه دهلی نو موجود است از طرف دانشکده ادبیات در دست تحقیق است و بزودی منتشر خواهد شد و نویسنده از این نسخه اطلاع بیشتری ندارد.